

در ایجاد جمهوری به سال ۱۹۲۴ م. در ۱۹۲۵ م. به پادشاهی رسید. وی در مقام پادشاه به تدریج به یک دیکتاتور تبدیل شد تا اینکه نیروهای بریتانیایی و روسی در ۱۹۴۱ م. وی را سرنگون کردند. وی در ۱۹۴۴ م. در شرایطی که در تبعید به سر می‌برد، از دنیا رفت. نوشتار حاضر به فعالیت‌های بریتانیا در ایران طی قیام رضاخان برای پادشاهی اشاره، و این نگرش دیرینه را تحلیل کرده است که بریتانیا، رضاخان را به پادشاهی ایران رساند. بحث حاضر بافتار تاریخ روابط ایران و امپراتوری بریتانیا و مداخلهٔ این کشور را در کودتایی که به قدرت‌یابی رضاخان منجر شد و سیاست سرپرسی لورن، وزیر مختار بریتانیا در تهران، از ۱۹۲۱ م. تا ۱۹۲۶ م. را تبیین کرده است. این پژوهش نشان می‌دهد که بریتانیا در کودتا سهمی به مراتب کمتر از آنچه تصور می‌شود و به مراتب بیش از آنچه خود انگلیسی‌ها در آن زمان تصور می‌کردند، داشته است؛ حمایت بریتانیا از کودتا کلیدی برای موفقیت و بقای رضاخان بود و سیاست روابط خوب و مداخله نکردن لورن بخشی از مسیری بود که به سیطرهٔ رضاخان بر ایران منجر شد.

### بافتار ایران زمینه‌ساز رشد رضاخان

حوادث سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۶ م. در دورهٔ قدرت‌یابی رضاخان، در بقای ایران و مستقل ماندن آن حیاتی بوده است. پیش از کودتای ۱۹۲۱ م. وضعیت ایران نابسامان بود؛ طی سلطنت قاجار (۱۷۹۶-۱۹۲۵ م.) اقتدار دولت مرکزی مسیر رو به زوالی داشت. به نظر می‌رسد تهران پس از ترور ناصرالدین‌شاه در ۱۸۹۶ م. قادر به دفاع از ایران در برابر روسیه و بریتانیا و حتی حفظ مرزهایش نبود. نیروهای نظامی مدرن ایران به بریگاد قزاق تحت هدایت افسران روسی، که در ۱۸۷۹ م. تأسیس گردیده بود، و ژاندارمری که زیر نظر افسران سوئدی در ۱۹۱۱ م. دایر شده بود، محدود می‌شد. رقابت بلندمدت دینی - مدنی با سلطنت نیز بر این نابسامانی می‌افزود. از زمانی که سلسلهٔ صفویه شیعهٔ دوازده امامی را مذهب رسمی ایران در قرن شانزدهم اعلام کرد، گرایش عمومی به این سمت سوق یافته بود که ایران یک کشور معتقد به اسلام شیعه است. تعدادی از علما قدرت عرفی و ... حکومت را غاصب حاکمیت امام زمان می‌دانستند. همچنین روحانیان طی جنبش انقلابی ایران [جنبش تنبکاو در (۱۸۹۱ - ۱۸۹۲ م.) و دورهٔ مشروطیت (۱۹۰۵ - ۱۹۱۱ م.) دشمنی خود را با نفوذ خارجی - که باعث از میان رفتن استقلال کشور و بی‌ثباتی ایران می‌شد - اظهار کردند و توده‌های مردم را برای ایده‌های ملی بسیج کردند. ناصرالدین شاه انحصار تنبکاو بریتانیا را لغو کرد و مظفرالدین شاه مشروطه را پذیرفت به این دلیل که دولت نمی‌توانست در برابر اعتراضات مدنی که توسط روحانیان حمایت می‌شد، مقاومت کند.

حضور قدرت‌های خارجی قدرتمند بی‌ثباتی موجود را تشدید می‌کرد. تلاش ایرانیان طی انقلاب مشروطه

رضاخانی را که غربی‌ها روی کار آورده بودند، احتمالاً خودشان هم بهتر می‌شناسند و بهتر می‌توانند زوایای پنهان وابستگی و مأموریت‌های او را آشکار کنند، اما نمی‌توان از آنها انتظار داشت که ابعاد پلید استعمارگری خود را مطرح سازند؛ با این حال کنجکاوی علمی و رسالت‌های پژوهشی گاهی بعضی از استادان و پژوهشگران غربی را به سوی این‌گونه بازکاوی‌های تاریخی متمایل می‌سازد.

مقالهٔ پیش‌رو از نگاه یک استاد غربی (دکتر مایک زرینسکی) به دوران تاریخی به قدرت رسیدن رضاخان در ایران نگاشته شده است و تحلیل اوضاع ایران در آن زمان را در بر می‌گیرد. دکتر زرینسکی استاد تاریخ در دانشگاه ایالتی آیداهو امریکاست و به‌زعم خود در این مقاله دیدگاه‌ها و تحلیل‌هایش را بی‌طرف و براساس اسناد تاریخی دورهٔ زمانی حساس ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۶ انگلستان در ایران، که طی آن رضاخان در ایران به سلطنت رسید، بیان می‌کند. به طبع تمامی مطالب مطرح‌شده در این مقاله را نشریهٔ زمانه تأیید نمی‌کند، اما آشنایی با دیدگاه‌ها و تحلیل‌های او در حوزهٔ تاریخ ایران می‌تواند برای استادان، دانشجویان و علاقه‌مندان به تاریخ معاصر ایران جالب باشد.

### قدرت امپریالیستی و دیکتاتوری

«من تصور می‌کنم [رضاخان] یک مرد قدرتمند و بی‌پاک است که به صلاح مملکت خویش می‌اندیشد». ادموند آیرونساید، فراخوانی اواخر ۱۹۲۰ «رضا ... هرگز برای خود یا ... برای دولت‌اش نمی‌اندیشد ... بلکه به فکر کشورش است».

سر پرسی لورن، ژانویه ۱۹۲۲ «او مرموز، بدگمان و جاهل است. وی کاملاً در درک واقعیت شرایط یا نیروی دشمنی که او را محاصره کرده است، ناتوان به نظر می‌آید».

هارولد نیکلسون، سپتامبر ۱۹۲۶ «من از این امر در هراسم که ما قادر به انجام دادن کاری برای انسانی کردن عملکرد این سفاک دیوانه نباشیم».

سر رابرت ونستیتار، دسامبر ۱۹۲۳

رضا پهلوی در ۱۸۷۸ م. در خانواده‌ای گمنام به دنیا آمد و خیلی زود یتیم شد. در پانزده سالگی در بریگاد قزاق ثبت‌نام کرد و زیر نظر افسران روسی مشغول به خدمت گردید. وی با طی مدارج نظامی، توانست در فوریه ۱۹۲۱ م. نیرویی را برای کودتا فراهم کند و سید ضیاءالدین طباطبایی را به قدرت برساند. رضاخان موقعیت قدرتمندی در دولت جدید یافت و از مقام فرمانده ارتش به وزیر جنگ (آوریل ۱۹۲۱ م.) و سپس (۱۹۲۳ م.) به نخست‌وزیری رسید و پس از ناکامی

## چگونه شاه شدن؟

مروری تاریخی بر چگونگی شاه شدن رضاخان به دست انگلستان

ترجمه: حسن سعید کلاهی  
مایک زرینسکی

برای درهم شکستن کنترل روسیه - بریتانیا از طریق پارلمان و دنبال نمودن سیاست «قدرت سوم» به ناکامی انجامید که بخشی از این امر به دلیل تقسیم نیروهای حامی پارلمان در مجلس تازه تأسیس ایران به دو گروه دموکرات - لیبرال‌ها و اعتدالیون سنتی‌تر بود. علاوه بر این، اقتدار دولت مرکزی پس از آن که نیروهای دموکرات و قومی، محمدعلی شاه را در ۱۹۰۹ م. از تخت به زیر کشیدند، تضعیف گردید. بریتانیا و روسیه ایران را در پایان سال ۱۹۱۱ م. خرد و پایمال کردند. درست زمانی که موجبات اخراج مورگان شومستر امریکایی را - که از سوی مجلس خزانه‌دار کل شده بود - فراهم کردند و مجلس را به تعطیلی کشاندند.

توجه به دولت آلمان و عثمانی طی جنگ جهانی اول در قالب تلاشی برای مبارزه با سیطره انگلیس و روسیه، ایران را به میدان جنگ تبدیل کرد. تجاوز به کشور طی جنگ جهانی و دوره پس از آن، توسط نیروهای روسیه، عثمانی، آلمان و بریتانیا، مرگ ۲۵ درصد از مردم ایران را در پی داشت. نیروهای بریتانیایی، عثمانی و آلمانی پس از فروپاشی روسیه، بخش عمده‌ای از ایران را اشغال کردند. انگلستان بر دولت ایران تسلط یافت و شاه، کابینه و نیروی نظامی را حمایت مالی کرد. نتیجه این وضعیت، مقاومت تبریز، رشت و مشهد در برابر دستورهای حکومتی و نادیده گرفتن حکومت مرکزی از سوی قبایل (که حدود یک‌چهارم جمعیت ایران بودند) بود. در چنین وضعیتی رهبران ایران از چهار روش سیاست بریتانیایی‌گرایی، روسیه‌گرایی، جلب حمایت قدرت سوم و نهایتاً انزواگرایی بهره می‌بردند.

### سیاست بریتانیا گرایی

به نظر می‌رسد که تعدادی از ایرانیان در تلاش‌های تا حدودی موفق بریتانیا برای تحت‌الحمایگی ایران، شریک بودند. در سال ۱۹۱۹ م. به دستور مستقیم لرد کرزن، سر پرسی کاکس وزیر مختار وقت بریتانیا در تهران، اقدام به مذاکره با دولت میرزا حسن و وثوق‌الدوله نمود تا امکان کنترل بخش‌های مالی و نیروهای مسلح ایران به بریتانیا داده شود. به زودی و وثوق‌الدوله (نخست‌وزیر)، فیروز میرزا (وزیر خارجه) و اکبر میرزا صارم‌الدوله (وزیر دارایی) در نهم آگوست ۱۹۱۹ م. قرارداد انگلیس - ایران را به امضا رساندند و بدون اینکه منتظر تصویب مجلس شورای ملی باشند، کوشیدند تا بخش مهمی از قرارداد را اجرا نمایند.

بریتانیا در اکتبر ۱۹۱۹ م. سیدنی آرمیتاژ - اسمیت را به مقام مستشار مالی در وزارت دارایی ایران، منصوب کرد. بریتانیا معتقد بود که ایران میلیون‌ها پوند بدهکار است؛ بخش عمده‌ای از این پول در قالب یارانه برای حمایت از دولت‌های حامی بریتانیا در تهران و بخشی نیز برای حفظ نیروهای بریتانیایی مستقر در مناطق نفتی ایران صرف گردیده بود و یکی از وظایف آرمیتاژ واداشتن ایران به بازپرداخت این پول بود. ایران بدهکاری را نمی‌پذیرفت و معتقد بود که بریتانیا این

پول را به خاطر سودبری خود صرف کرده است. زمانی که آرمیتاژ - اسمیت در ماه مه ۱۹۲۰ م. به ایران رسید، افکار عمومی ایرانیان علیه قرارداد تغییر کرده بود و به همین دلیل کسی با او همکاری نکرد.

افسران بریتانیایی در نیروهای مسلح ایران مسئولیت‌های نظامی را برعهده گرفتند. ژنرال ویلیام ای. آر. دیکسون، بازرگ کل «پلیس شرق ایران»، در رأس یک کمیسیون نظامی انگلیسی - ایرانی وظیفه ایجاد یک ارتش واحد را برعهده گرفت. به دنبال این امر مخالفت ایرانیان شدت گرفت؛ کلنل فضل‌الله خان، که از افسران ژاندارمری و تحصیل‌کرده بریتانیا شمرده می‌شد و به ریاست کمیسیون مختلط بریتانیا - ایران انتخاب شده بود، در ۲۱ مارس ۱۹۲۰ م. پیش از انعقاد قراردادی که فرماندهی بریتانیایی را بر ارتش ایران تثبیت می‌کرد، خودکشی کرد. بسیاری دیگر از افسران ایرانی نیز به شدت این حس را داشتند که نمی‌خواهند فرماندهان روسی یا سوندی را با فرماندهان بریتانیایی عوض کنند؛ آنان خواهان استقلال بودند.

عملکرد انفعالی حامیان و هواداران انگلیس در ایران، بیشترین آسیب را به بریتانیا وارد می‌ساخت. زمانی که تصمیم وثوق‌الدوله در جلب رضایت مجلس مورد پذیرش بریتانیا نبود، هرمن نورمن (جانشین کاکس) وزیر مختار بریتانیا، احمدشاه را در ژوئن ۱۹۲۰ م. واداشت تا مشیرالدوله (حسن پیرنیا) را به نخست‌وزیری برگزیند. ناتوانی مشیرالدوله در جلب رضایت مجلس بار دیگر نورمن را به انتخاب محمدولی‌خان (سپه‌دار) به نخست‌وزیری در نوامبر همان سال وادار کرد.

این سیاستمداران انگیزه‌های پیچیده‌ای در همکاری با بریتانیا داشتند. ممکن است آنان تا حدودی به این نتیجه رسیده باشند که پیش از فرو افتادن از قدرت، باید بقای خود را تضمین نمایند. همچنین آنان شاید ادعای کرزن درباره تضمین استقلال ایران و تمامیت ارضی‌اش را پذیرفته بودند که قطعاً در این پذیرش رشوه‌های مالی بی‌تأثیر نبوده است؛ بریتانیا وعده داد دو میلیون پوند وام به ایران بپردازد و به امضاکندگان قرارداد ۱۳۱ هزار پوند رشوه پرداخت کرد. همچنین این سیاستمداران از زمین‌دارانی بودند که املاکشان به دلیل حوادث انقلابی در گیلان، که امکان گسترش‌اش به سراسر ایران وجود داشت، به مخاطره افتاده بود. راه‌های دیگری نیز برای همکاری وجود داشت؛ از این رو تعدادی دیگر از رهبران ایرانی در عکس‌العمل به وضعیت ایران، در تلاش برآمدند تا هژمونی بریتانیا را تضعیف نمایند.

### سیاست روسی گرایی

تعدادی از ایرانیان - به‌ویژه تاجران که با روسیه تجارت می‌کردند و بریتانیا مخالف این امر بود - می‌کوشیدند با احیای روابط خوب با روسیه، سیاست ایران را متعادل سازند. اتحاد شوروی مشوق تلاش ایرانیان برای بازگرداندن این تعادل بود و با الغای

مناطق نفوذ مطروحه در قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ و نیز کاپیتولاسیون (حق قضاوت کنسولی) و سایر امتیازات، از این تلاش‌ها حمایت می‌کردند. حاصل این سیاست، پیمان ایران - روسیه بود که مذاکراتش از زمان دولت مشیرالدوله آغاز شد و توسط دولت سید ضیاء‌الدین در ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ م. به امضا رسید.

اما به واسطه جنگ داخلی روسیه، امید زیادی به ایجاد چنین تعادلی وجود نداشت. پس از بازنشستگی ژنرال دانستر ویل از فرماندهی کل نیروهای بریتانیایی در شمال ایران (Noperforce)، ژنرال ای. بی چمپین جایگزین وی شد و از «سفیدها» در قفقاز حمایت کرد. اما زمانی که دینکن شکست خورد، نیروهای بریتانیا به طرف انزلی، رشت و قزوین عقب‌نشینی کردند. باکو در آوریل ۱۹۲۰ م. به‌دست بلشویک‌ها افتاد و در اوایل ماه مه، چمپین ناوگان انگلیسی دینکن را در انزلی توقیف کرد. هرچند در آن زمان [در انگلیس] وزارت جنگ، خزانه‌داری و تشکیلات هند به این نتیجه رسیده بودند که ماندن بیشتر در چنین موقعیت بی‌پناهی ممکن نیست، کرزن، وزیر خارجه - که هنوز به تصویب قرارداد ۱۹۱۹ امیدوار بود و می‌ترسید با عقب‌نشینی از ایران قرارداد از میان برود - مانع بازگشت چمپین شد. ادامه حضور سفیدها در دریای خزر، هشدار برای بلشویک‌ها بود و بنابراین آنان دست به حمله زده و در ۱۸ ماه مه ۱۹۲۰ م. نیروهای بریتانیایی را در انزلی شکست دادند. نیروهای بریتانیایی در شمال ایران در ۲ ژوئن رشت را ترک کردند و به طرف قزوین عقب‌نشینی نمودند. این شکست تحقیرآمیز آرزوهای کرزن را بر باد داد؛ نیروهای شوروی گیلان را اشغال کردند و به نظر می‌رسید که ایران بار دیگر بین روسیه و بریتانیا تقسیم شده باشد.

بنابراین بسیاری از ایرانیان در سطوح محلی با دولتی که آن را عروسک خیمه شب‌بازی می‌دانستند، مبارزه کردند؛ به این دلیل که آنان بازگشت به تعادل را از طریق احیای استقلال می‌دانستند و خود را حامی بلشویک‌ها نشان دادند، میرزا کوچک‌خان مسلمان ملی‌گرا، رهبری قیامی را در گیلان برعهده گرفت. وی در ۱۹۱۵ م. جنبش جنگل (به واسطه استقرار وی در جنگل‌های انبوه دریای خزر به این اسم معروف شد) را برای حمایت از استقلال ایران و مخالفت با اشغال‌گری بنیان نهاد. وی حمایت فعالان مسلمان امپراتوری عثمانی، که تسلیحاتی را برای استفاده علیه روس‌ها و بریتانیایی‌ها در اختیار او قرار دادند، و همچنین دموکرات‌های ایرانی و جامعه‌شناسانی مثل احسان‌الله خان را پذیرفت. میرزا تحت حمایت کشاورزان و ملاکان، دولتی اسلامی با هدف اصلاحات دموکراتیک، اجتماعی و ملی بنیان نهاد.

دنسترویل در ۱۹۱۸ م. و در قضیه حمله به باکو، در بدو ورود به گیلان با مقاومت جنگلی‌ها در منجیل روبه‌رو شد. جنگلی‌ها در ۲۰ جولای کنسول‌گری بریتانیا در رشت را آتش زدند و عده‌ای را دستگیر کردند که

بعدها دستگیرشدگان را با سلیمان میرزا اسکندری دموکرات (که بریتانیا در ۱۹۱۶ دستگیر کرده بود) معاوضه کردند. بریتانیا به منظور اجتناب از محدودیت در گیلان، به یک توافق موقت با جنگلی‌ها دست یافت که چمپین به اصرار وثوق‌الدوله در مارس ۱۹۱۹ قرارداد را ملغی کرد. توافق‌نامه ۱۹۱۹ موجب حمایت گسترده از جنگلی‌ها شد. پس از آنکه شوروی نیروهای بریتانیایی را از گیلان راند، جنگلی‌ها در ۴ ژوئن ۱۹۲۰ یک جمهوری سوسیالیستی در رشت تأسیس کردند.

تلاش برای جدایی گیلان از ایران و شاید حتی ضمیمه کردن آن به اتحاد شوروی «نخستین تجربه شوروی در ایران» عنوان شده است. شاید تعدادی از متحدان رادیکال‌تر نهضت جنگل — نظیر سلطان‌زاده و سید جعفر جوادزاده پیشه‌وری — به این امر متمایل بوده باشند، اما انگیزه کوچک‌خان و بسیاری از حامیان، وطن‌پرستی و ارزش‌های اسلام شیعه و حب وطن بوده است. این تفسیر از سوی سلیمان اسکندری — از زندانیان تحت اسارت بریتانیا — و نیز سایر طرفداران کوچک‌خان مانند دموکرات‌ها، علما و احمدشاه حمایت می‌شد که امیدوار بودند موفقیت جنگلی‌ها نفوذ بریتانیا را کاهش دهد.

نهضت دیگری در آن زمان تحت رهبری شیخ محمد خیابانی — رهبر روحانی جنبش دموکرات — در آذربایجان شکل گرفت. شیخ محمد خیابانی در ۱۹۱۱، م دفاع از مورگان شوستر را سمبل دفاع از استقلال ایرانیان دانست و از وی حمایت کرد. وی طی جنگ جهانی اول به مبارزه با ارتش عثمانی در آذربایجان برخاست و در حکم رهبری شیعه و وطن‌پرست با سلطه سنی‌ها و حامیان نهضت تورانیسم مبارزه کرد. خیابانی به منظور تلاش برای حفظ استقلال ایران در دوره پس از جنگ جهانی اول نهضت دموکرات در تبریز را رهبری کرد. وی در آوریل ۱۹۲۰ م. به دنبال مخالفت با پذیرش قرارداد ایران — بریتانیا در کابینه وثوق‌الدوله، کلیه تعهدات آذربایجان با تهران را قطع کرد و اعلام نمود که آذربایجان یک منطقه خودمختار به نام آزادستان (سرزمین آزادی) است. تهران به توطئه چینی علیه این حرکت دموکرات اقدام نمود که از آن جمله می‌توان به تحریک قبایل شاهسون و کردهای شکاک به فرماندهی اسماعیل آقا سیمکو برای غارت تبریز اشاره کرد. قزاق‌ها در ۱۳ سپتامبر تبریز را تصرف کردند و خیابانی دو روز بعد کشته شد.

جمهوری گیلان نیز سرانجام شکست خورد. عوامل افراطی سکولار در پایان جولای ۱۹۲۰ م. قدرت را در گیلان به دست گرفتند و سیاست مصادره زمین‌ها و مواد غذایی، حمل و نقل و نیروی کار را در پیش گرفتند. این اقدامات رادیکال باعث جدایی حامیان جمهوری شد و بسیج ملاکان، بازاری‌ها، روحانیان و کشاورزان علیه آنان را در پی داشت. کوچک‌خان با بیشتر این سیاست‌های ضداسلامی رادیکال به مخالفت برخاست، اما نه توانست مانع آنان شود و نه قادر به

جلوگیری از رقابت شدید میان رادیکال‌ها بود.

حضور محدود ارتش سرخ در گیلان سبب برای جنگلی‌ها به منظور جلوگیری از حملات بریتانیا و دولت مرکزی به گیلان محسوب می‌شد. اما به واسطه مذاکرات سه جانبه ایران، شوروی و بریتانیا، دو دولت شوروی و بریتانیا بر سر ترک ایران به توافق رسیدند. نیروهای انگلیس در شمال ایران در آوریل ۱۹۲۱ م. اقدام به تخلیه ایران نمودند و با آب شدن برف‌ها به طرف عراق عقب‌نشینی کردند و در این میان یگان‌ها، توپخانه و تدارکات خود را از ایران خارج ساخته و حیوانات بارکش خود را نیز در اختیار قزاق‌های ایران قرار دادند. نیروهای اتحاد شوروی نیز بلافاصله ایران را تخلیه کردند. اختلافات داخلی باعث تضعیف جنگلی‌ها شده بود؛ در نتیجه قزاق‌های رضاخان آنان را در اکتبر شکست دادند. کوچک‌خان طی فرار به آذربایجان، در کوهستان جان خود را از دست داد؛ به این ترتیب یکی از کسانی که می‌توانست برای حکومت بر ایران به جای رضاخان قرار گیرد، از میان رفت.

### سیاست نیروی سوم

ایرانیانی که به احیای سیاست نیروی سوم امیدوار بودند، می‌کوشیدند ایالات متحده را به صورت وزنه‌ای خنثی‌کننده در برابر نفوذ بریتانیا در مباحث ایران درگیر سازند. این امر از مخالفت آمریکا نسبت به طرد ایران از کنفرانس صلح پاریس و نیز مخالفتش با توافق‌نامه انگلیس — روسیه ناشی می‌شد. از میان ایرانیان مشهور به وابستگی به این سیاست می‌توان از حسین علاء، تحصیل‌کرده بریتانیا، عضو هیئت اعزامی ناکام به کنفرانس صلح پاریس، وزیر مختار بعدی ایران در ایالات متحده و نیز احمد قوام‌السلطنه (برادر وثوق‌الدوله) نام برد که سمت استانداری خراسان را در سال‌های ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۱ م. داشت و دوبار نخست‌وزیر ایران در فاصله سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۳ م. شده بود. قوام در سال ۱۹۲۱ م. حسین علاء را به واشنگتن اعزام کرد. مأموریت وی گرفتن وام، جلب نظر شرکت‌های نفتی آمریکا برای سرمایه‌گذاری در شمال ایران و کسب همکاری تکنولوژیکی آمریکا بود. علاء از مورگان شوستر در حکم واسطه‌ای برای برقراری ارتباط با بانک نیویورک و شرکت‌های نفتی، بهره گرفت.

نتیجه این تلاش، مأموریت میلیسو در ایران از ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۷ م. بود. ایران پس از جلب همکاری ایالات متحده، آرتور سی. میلیسو — رایزن نفتی وزارت خارجه آمریکا — را با عنوان رئیس کل مالیه به استخدام درآورد و به او اجازه گردآوری و توزیع بهینه درآمدهای دولت ایران را داد. میلیسو مالیات‌های جدیدی از جمله مالیات غیرمستقیم بر چای و شکر و نیز مالیات بر درآمد را وضع کرد. مالیات‌های پیشین را به صورت سختگیرانه‌ای افزایش داد و مالیات‌های پرداخت‌نشده را نیز جمع‌آوری کرد. به این ترتیب بودجه‌ها تنظیم و متعادل شد. موفقیت میلیسو در تأمین درآمد منظم برای

دولت، بدون توسل به مالیات بر کشاورزی یا قرضه خارجی، سبب استقلال ایران به‌ویژه از لحاظ مالی از حساب‌سازی‌های خارجی شد.

### انزواگرایی

رامحل دیگر در برابر بحران پس از جنگ، که سال‌ها بعد دکتر مصدق آن را «موازنه منفی» نامید، انزواگرایی بود که در آن زمان سید حسن مدرس — مهم‌ترین رهبر دینی در مجلس ایران — آن‌را ترویج می‌کرد. وی در زمان انقلاب مشروطه به سازماندهی اعتدالیون کمک کرد و طی جنگ جهانی اول یکی از اعضای کمیته دفاع ملی ضد بریتانیا و ضد روسیه بود. پس از پذیرش شدن جنبش جنگل، مدرس به امید تقویت ایران در برابر خارجیان، از این جنبش حمایت کرد. اما سیطره رادیکال‌ها بر گیلان موجب واگمزه او از نفوذ و کنترل شوروی بر گیلان شد. همچنین وی به مخالفت با پیمان ۱۹۲۱ ایران و شوروی برخاست؛ زیرا معتقد بود که این پیمان بیشتر به نفع شوروی است (به‌ویژه آن بخش که به شوروی امکان می‌داد ایران را در صورتی که پایگاه یک قدرت متخاصم شود، اشغال کند). هرچند مدرس با اعطای امتیاز به روسیه برای ایجاد توازن در برابر نفوذ بریتانیا، مخالف بود. وی همانند بسیاری از ایرانیان وطن‌پرست بعد از خود، به دنبال به حداقل رساندن مداخله‌های بریتانیا و روسیه در ایران بود. این واکنش‌ها به بحران پس از جنگ جهانی اول — ایجاد توازن در روابط با قدرت‌های بزرگ، یافتن دوستان قدرتمند و مخالف با «مداخله خارجی» — زمینه را برای دنبال نمودن یک سیاست ملی قدرتمند فراهم کرد و همه این مسائل در ظهور رضاخان مؤثر بودند.

### امپراتوری بریتانیا در ایران

پیش از بررسی مداخله بریتانیا در کودتای ۱۹۲۱ م. به اجمال به جایگاه ایران در سیاست بریتانیا اشاره خواهد شد. اساساً وایت‌هال، ایران را سبب در برابر گسترش ارضی روسیه به هند می‌دید؛ پس از کشف نفت، اهمیت ایران بیش از پیش شد. بریتانیا در بخش عمده‌ای از قرن نوزدهم کوشید تمامیت ارضی ایران را حفظ کند، اما پذیرش شدن آلمان که قدرت دریایی بود، بریتانیا را وادار کرد پس از سال ۱۹۰۵ م. با روسیه متحد شود.

تغییر سیاست بریتانیا در قبال ایران بلافاصله ظاهر نشد. بریتانیا در ابتدای انقلاب مشروطه از مشروطه‌خواهان حمایت کرد و در تابستان ۱۹۰۶ م. به آنان اجازه تجمع اعتراض‌آمیز در سفارت بریتانیا را داد. اما بریتانیا و روسیه در ۱۹۰۷ م. ایران را به دو منطقه نفوذ تقسیم کردند. تهران ظاهر منطقه بی‌طرف شناخته شد؛ باین‌حال آنان به طرز مؤثری همه ایران را تحت‌الحمايه خود قرار دادند و با شروع جنگ جهانی اول، ایران به صحنه جنگ در جناح شرقی امپراتوری عثمانی تبدیل شد.

همکاری روسیه — بریتانیا با انقلاب بلشویکی به پایان رسید. با کنار کشیدن روسیه از جنگ جهانی اول، بریتانیا به تنهایی عملیات‌ها در عراق را تداوم بخشید، مانع نفوذ دول مرکزی در قفقاز شد، مقاومت در برابر بلشویک‌ها را ترغیب کرد، به مقابله با تجزیه‌طلبی در ترکیه برخاست و از منافعش در ایران محافظت کرد. کرزن نیز به خاطر ترس از نفوذ بلشویک‌ها در هند، شدیداً در پی نهایی کردن توافق ۱۹۱۹ ایران — بریتانیا بود.

با این حال در آن زمان به‌رغم نگرانی کرزن، ایران اهمیت نسبتاً اندکی برای بریتانیا داشت. لندن از لحاظ مالی در موقعیت مناسبی نبود؛ وایت‌هال پول کافی برای شکست شوروی، سرکوب شورش در عراق، اشغال ایران و حمایت مالی از دولت تهران نداشت. خزانه‌داری، وزارت جنگ، وزارت هند و وزارت مستعمرات انگلیس بر عقب‌نشینی اصرار داشتند. سیاستمداران و افکار عمومی در بریتانیا به‌رغم رنجش وزارت خارجه، به نظر نمی‌رسید که مایل به حفظ موقعیت بریتانیا در ایران باشند. آنان بیشتر نگران موضوعات ملموس‌تر نظیر روابط با فرانسه، آلمان و ایرلند و نیز شورش کارگری در بریتانیا بودند. کابینه بریتانیا با وجود اعتراض‌های کرزن تصمیم گرفت در اوایل بهار ۱۹۲۱ م نیروهای انگلیسی در شمال ایران را از ایران خارج سازد. وزارت خارجه از هرجومرج پس از خروج نیروها واهمه داشت، اما کودتایی که شب ۲۰ و ۲۱ فوریه رخ داد، امنیت تهران را تأمین کرد.

## بریتانیا و کودتا

تهران به دست نیروی ۲۵۰۰ نفره قزاق به فرماندهی رضاخان، که نماد قدرت در سطح ملی شده بود، اشغال گردید. احمدشاه سمت نخست‌وزیری را در اختیار سید ضیاءالدین قرار داد. به گفته دونالد ویلر «فرماندهی بریتانیا ... در راستای پوشش هزینه حرکت ... سربازان از قزوین به تهران ... ملزوماتی نظیر پوتین ... فشنگ ... یونیفرم و مبلغ شصت هزار تومان را در اختیار قزاق‌ها قرار داده بود». در تهران شایعه شده بود که این کودتا یک کودتای بریتانیایی است، اما بریتانیا این امر را انکار می‌کرد.

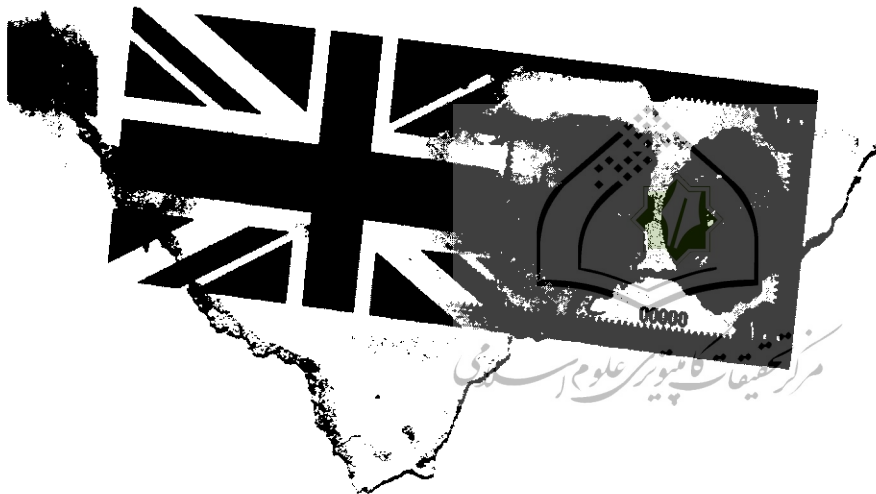
چه کسی ایده کودتا را مطرح ساخت؟ بعدها رضاخان و سید ضیاء خود را طراح اصلی کودتا معرفی کردند! در آن زمان ناظران بریتانیایی و امریکایی کودتا را به نام سید ضیاء می‌شناختند؛ به نظر می‌رسید که رضاخان سهم کمتری داشت و در نخستین گزارش‌های نورمن، رضاخان تنها یکی از سه فرمانده نظامی معرفی شد که به نمایندگی از طرف سید ضیاء عمل می‌کرد و جاه‌طلبی سیاسی نداشت. بعدها رضاخان مدعی شد که به تنهایی متصدی امور بوده است، اما شواهد موجود مؤید این امر نیست. مدت‌ها بعد همچنین ژنرال ادmond آبرونساید، فرمانده نیروهای انگلیسی در شمال، مدعی شد که رضاخان به نمایندگی از طرف او «به عنوان

موتور محرکه کودتا» عمل کرده است؛ درحالی‌که شکی نیست که او به توانایی رضاخان واقف بوده و مشوق وی گردیده، خاطرات چاپ شده آبرونساید حاوی این مسئله است که رضا تنها یکی از چند طراح کودتا بوده است، اما از میان همه توطئه‌گران، فقط رضاخان قدرت را کسب کرد. در این ارتباط می‌توان به هفت مسئله در ارتباط با مداخله بریتانیا در کودتا اشاره کرد:

۱- هموار نمودن راه: احمدشاه پس از مشاوره با آبرونساید و نورمن، در اواخر اکتبر ۱۹۲۰ م افسران قزاق روسی را بر کنار کرد. آبرونساید معتقد بود روس‌ها از لحاظ نظامی نالایق، فاسد و به صورت بالقوه بلشویک هستند. وی به دنبال ایجاد فرماندهی بریتانیایی بر نیروهای مسلح ایران براساس قرارداد ۱۹۱۹ م بود. نورمن تلگرافی به لندن ارسال کرد مبنی بر اینکه «خارج ... افسران روسی و تحت کنترل قرار گرفتن تنها نیروی مسلح منظم در ایران توسط افسران بریتانیایی به ما این امکان را می‌دهد که مستقل از

۱۵ فوریه کرزن از نورمن خواست تا زمینه را برای ایجاد یک دولت قدرتمند «با هدف اداره امور کشور در تهران یا در صورت ضرورت تخلیه پایتخت، نقطه اتکالی در اصفهان فراهم کند» هرچند هیچ مدرک بریتانیایی مبنی بر اینکه کودتا حاصل تمایل کرزن باشد، وجود ندارد، به نظر می‌رسد این مسئله تا حد زیادی به اینکه چگونه این موضوع تحت تأثیر تمایلات کرزن قرار داشته است، بستگی دارد، به هر حال آنچه که مسلم است مقامات بریتانیایی به صورت مستقل به کودتا کمک کردند.

۴- هماهنگ‌سازی: بریتانیایی‌ها میان سید ضیاء و قزاق‌ها در حکم واسطه بودند. ارزیابی‌های معاصر نشان می‌دهد که والتر الکساندر اسمارت، رئیس هیئت نمایندگی شرق، از «کل فرایند باخبر بود». همچنین علاوه بر کلنل دبلیو. جی. گری که وی نیز مداخله در کودتا را پذیرفته بود، ویکتور مالت عضو هیئت نمایندگی و کاپیتان سی. جی. ادmond نیز احتمالاً در



نوسان‌های داخلی سیاسی ایرانیان و در شرایطی که نیروی خارجی دیگری وجود ندارد، [این نیرو] ضامن اجرای تدریجی توافق‌نامه [۱۹۱۹] باشیم».

۲- همکاری نظامی: بریتانیایی‌ها در نظر داشتند قزاق‌ها و ژاندارمری را آموزش دهند و زمینه را برای ایجاد یک ارتش ملی فراهم کنند. کلنل هنری اسمایت در جایگاه مؤسس نه چندان موفق در امر راه‌اندازی نیروی ژاندارمری آذربایجان و نیز افسر مسئول آموزش قزاق‌ها در قزوین طی زمستان ۱۹۲۰-۱۹۲۱ م سهم بسزایی داشت. آبرونساید به این فرایند علاقه‌مند بود و رضا را برای پیشبرد این منظور برگزید. قزاق‌های قزوین با بهره‌گیری از تدارکات ارتش بریتانیا مسلح و مجهز شده و منابع مالی آن را نیز بریتانیایی‌ها فراهم می‌کردند.

۳- لندن خواهان تشکیل دولت جدید در تهران: به این دلیل که بریتانیا از عملکرد سپهدار در برابر شوروی و فشار کابینه برای تخلیه سریع ایران دلخور بود، در

مسائل مربوط به کودتا درگیر بوده‌اند. هـ دعوت قزاق‌ها به تهران: نورمن منکر اطلاع از کودتا شد، اما در وارد نمودن قزاق‌ها به تهران سهم بسزایی داشت. او از کار اسمایت در قبال قزاق‌های قزوین تمجید کرد و در ۲۴ ژانویه ۱۹۲۱ این موضوع را به اطلاع کرزن رساند. نورمن طی ملاقات با اسمایت در ۸ فوریه پیشنهاد کرد نیروهای منظم‌تر قزوین جایگزین قزاق‌های سرکش تهران شود. وی امیدوار بود سردار همایون، فرمانده قزاق‌های تهران، و جانشین وی، سردار مخصوص (Sardar - i - Makhsus)، از سمت خود عزل شوند. نورمن گزارش داد: «کلنل اسمایت با این پیشنهاد موافقت کرد و تمایل خود را برای اعزام ژنرال رضاخان — یکی از بهترین افسران — را به تهران با این کمک‌ها، ابراز داشت».

۶- کسب رضایت ایرانیان: نورمن در سر کار آوردن دولت سید ضیاء سهم بسزایی داشت. نورمن در شب ۲۰ فوریه ۱۹۲۱ م، پس از اطلاع از رسیدن قزاق‌ها

**لورن: «بر این باورم که پیشنه‌ها حمایت بریتانیا به رضاخان غیر عقلانی است؛ زیرا اگر رضاخان متقاعد شود که من به دنبال پشتیبانی کامل از وی هستم و انگلستان تنها دوست واقعی و بی‌ریای ایران است و چنین امری به باور وی تبدیل شود، در آن صورت وی به طرز فزاینده‌ای به سمت ما گرایش پیدا کرده و مشکلاتی برای او پدید خواهد آمد. پس باید از هر گونه حمایت آشکار اجتناب کنیم»**

به نزدیکی تهران، به «ژنرال وست‌هال — رئیس پلیس سوئدی پایتخت — پیغامی فرستاد و این مسئله را برای وی تفهیم کرد که قزاق‌ها باید وارد شهر شوند و افراد پلیس تحت فرمان وی موظف به حفظ نظم عمومی بوده و نباید در هیچ نوع نبرد احتمالی شرکت کنند». روز بعد، نیروهای تحت فرماندهی سید ضیاء و رضاخان پایتخت را «بدون هیچ برخوردی» تصرف کردند. نورمن به لندن گزارش داد: «من امروز صبح شاه را دیدم و او را ترغیب کردم که با رهبران جنبش ارتباط برقرار کند و در برابر خواسته‌های آنان تسلیم شود؛ زیرا این امر تنها امکان پیش‌روی وی است. من توانستم او را که ترسیده بود، به حفظ جانش مطمئن سازم و شاه صحبتی از فرار نکرد». سپس احمدشاه پست نخست‌وزیری را به سید ضیاء داد و رضاخان با لنتب سردار سپه فرمانده نظامی شد.

۷- حمایت نمایندگی بریتانیا از سید ضیاء: نورمن شدیداً به حمایت از رژیم جدید برخاست. به‌رغم اینکه سید ضیاء بلافاصله پس از نخست‌وزیر شدن توافق‌نامهٔ کرزن را ملغی اعلام کرد، پیمان ۱۹۲۱ با شوروی را امضا نمود و بسیاری از ایرانیان حامی بریتانیا را دستگیر کرد! نورمن گزارش داد که «دولت سید ضیاء از حمایت عمیق دوست‌داران بریتانیا در ایران و تهران برخوردار بوده است؛ زیرا کاملاً حامی منافع بریتانیا بوده و آن را تا حد امکان تقویت کرده است» و همچنین او درخواست حمایت کرد. نورمن نوشت: «نگرش عمومی — که من نیز با آن موافقم — این است که اینک [سید ضیاء] آخرین شانس ایران است و اگر از دست برود، هیچ چیز نمی‌تواند کشور را از خطر بلیشویسم حفظ نماید». هیجان نورمن فریبنده و تصنعی بود. وی عمیقاً نگران این شایعه بود که وی کودتا را طراحی کرده است. او شاید تلاش کرده بود بهترین موضع را در موقعیتی اتخاذ کند که کنترل اندکی بر آن داشت، و کوشید چهره‌ای منصفانه و بی‌طرفانه از خود نشان دهد.

وایت‌هال طفره رفت و جورج پی. چرچیل، مسئول بخش ایران، در پاسخ به درخواست نورمن مبنی بر حمایت از ضیاء، این بحث را مطرح کرد: «هر نوع ثباتی در رژیم حاضر تهران امری بسیار مطلوب است. با توجه به عدم قطعیت این وضعیت ... خردمندانه است که ناظر حوادث حاضر باشیم ...». کرزن در ۲۸ فوریه تلگرافی به نورمن فرستاد و اعلام کرد: «لغو رسمی [قرارداد] ... نشان‌دهندهٔ عدم وجود دشمنی با بریتانیا نیست». چرچیل دو روز بعد نوشت: «ارزیابی وزیر مختار ایالات متحده از امور در تهران امیدوارکننده نیست. دستگیری‌های گسترده‌ای را که آقای نورمن گزارش نکرده است، ظاهراً دشمنی عمومی را برانگیخته و این برداشت را در پی داشت که بریتانیا مسئول کودتاست و به نظر نمی‌رسد که رژیم حاضر موفق شود».

سید ضیاء نتوانست قدرت را حفظ کند و بریتانیا او را یاری نکرد. نیروهای انگلیس در شمال به سرعت به سمت عراق عقب‌نشینی کردند و یگان‌های پیاده،

توپخانه و تدارکات خود را از ایران خارج ساخته و حیوانات بارکش را نیز به قزاق‌های رضاخان واگذار نمودند. سید ضیاء برای تأمین منابع مالی، به طرز ناشیانه‌ای به دستگیری وسیع ملاکان اقدام کرد. اما این امر موقعیت وی را تضعیف و زمینه را برای اتحاد مخالفان فراهم کرد. رضاخان در ماه مه و با همراهی احمدشاه، طبقهٔ ملاکین و تئودور روتشین (وزیر مختار اتحاد شوروی) موفق شد سید ضیاء را از قدرت به زیر کشد. بریتانیا به سید ضیاء در فلسطین پناه داد و قوام‌السلطنه (احمد قوام) از حبس آزاد، و به نخست‌وزیری منصوب شد.

به‌رغم کمک انگلیس به توطئه‌گران، کودتا محصول مستقیم کمک دولت بریتانیا نبود! لندن اطلاع اندکی از کودتا داشت و نورمن نیز از طرح سید ضیاء و رضاخان چندان مطلع نبود. سودی که بریتانیا از کودتا برد، زمینه را برای شایعه‌پردازی دربارهٔ حمایت بریتانیا از کودتا فراهم کرد و این ایده نزد ملی‌گرایان پیمان‌شکن انگلیس نیز پذیرفته بود. بیشترین استفادهٔ کودتا نصیب رضاخان شد و وی در مرکز توجه ملی قرار گرفت. موقعیت وی با خروج نیروهای انگلیسی در شمال کاملاً تقویت شد. چند سال بعد وی با بهره‌گیری از شهرت خویش، سیاست‌هایی را اجرا کرد که به طرز بحث‌انگیزی موجب قدرت و نفوذ سیاسی و اقتصادی وی شد.

### دوران گذار

اگرچه این جمع‌بندی وسوسه‌انگیز می‌تواند مطرح شود که رضاخان در آن زمان به یک دیکتاتور تبدیل شده بود، واقعیت این است که قدرت کمی داشت. او طی پنج سال و از طریق اتحاد با نیروهای سیاسی کلیدی در ایران و تحت حمایت بریتانیا، به تدریج قدرتش را افزایش داد تا زمانی که توانست تاج شاهی را بر سر بگذارد.

رضاخان در دورهٔ مجلس چهارم (۱۹۲۳-۱۹۲۱ م.) خود را با حزب اعتدالیون (ملاکانی همچون قوام، شاهزاده فیروز و نیز رهبران مذهبی چون مدرس) همسو کرد. وی زندانیان سید ضیاء، از جمله قوام و فیروز، را آزاد ساخت و آشکارا خود را همراه علما نشان داد. وی در سال ۱۹۲۳ م. از آیت‌الله میرزا محمد حسین نائینی و سید ابوالحسن الموسوی الاصفهانی — که توسط بریتانیایی‌ها از نجف و کربلا اخراج شده بودند — دعوت کرد که به ایران بیایند. همچنین وی دکتر محمد مصدق، برادرزادهٔ شاهزاده فرمانفرما را در سال ۱۹۲۱ م. به سمت وزیر مالیهٔ کابینهٔ قوام منصوب کرد و در دولت مشیرالدوله در اوایل سال ۱۹۲۲ م. وی را استاندار آذربایجان نمود.

اصلاح‌طلبان برای کاهش نفوذ خارجی و پایان‌بخشیدن به جنبش‌های جدایی‌طلبانه، با رضاخان همسو، و خواهان برکناری افسران خارجی از نیروهای قزاق و ژاندارمری بودند. زمانی که اقدام‌ها برای آوردن ژاندارمری زیر نظر وزارت جنگ به شورش‌هایی در

مشهد به فرماندهی کلنل محمدتقی‌خان پسیان (اکتبر ۱۹۲۱م) و در تبریز به فرماندهی ژنرال لاهوتی‌خان — که می‌کوشید دموکرات‌های محلی را علیه تهران بسیج نماید — منجر شد، مجلسیان از جمله دموکرات‌ها، به حمایت از رضاخان برخاستند. در سایر موارد نیز چنین وضعیتی حاکم بود که از آن جمله می‌توان به تلاش رضاخان برای پایان بخشی به جنبش کوچک‌خان در نوامبر ۱۹۲۱م، از میان بردن استقلال کردهای شکاک به رهبری سیمکو در تابستان و پاییز ۱۹۲۲م و سرکوب کردهای سنجایی در ۱۹۲۳م اشاره کرد.

همچنین رضاخان با اصلاح‌طلبان در حمایت از سیاست نیروی سوم، همراه گردید. مأموریت میلیسو این بود که با بهره‌گیری از ثروت ایرانیان ارتشی تنظیم کند و بخش عمده‌ای از موفقیت میلیسو صرف نیروهای نظامی شد. رضاخان در ۲۰ فوریه ۱۹۲۱م به روشنی برای والتر اسمارت، سرهنگ دوم هابیک و هادلستون در مهرباد توضیح داد که «در ایران ثروت فراوانی وجود دارد و [ما] خوب می‌دانیم که چگونه آن را بیابیم». تحت مدیریت میلیسو نیمی از در آمد دولت صرف ارتش می‌شد.

هدف عمده رضاخان ایجاد ارتش بود. وی در اوایل ماه مه ۱۹۲۱م، اعلام کرد که به دنبال ایجاد ارتش صد هزار نفری (تقریباً بیست برابر نیروی موجود قزاق در آن زمان) است. رضاخان در زمان فترت مجلس چهارم با مدرس بر سر ایجاد نظام وظیفه سربازی که لازمه ایجاد یک ارتش بزرگ بود درگیر شد.

در روزهای آخر مجلس چهارم (اکتبر ۱۹۲۳م) رضاخان (که در آن زمان نخست‌وزیر بود) به شاهی برگزیده شد و احمدشاه به اروپا تبعید گردید. سپس وی با استفاده از ارتش در انتخابات مجلس پنجم (۱۹۲۴ — ۱۹۲۵م) اقدام به تقلب نمود و از اصلاح‌طلبان سکولار در احزاب تجدد و سوسیالیست، که وارث حزب دموکرات که حامی رضاخان برای مدرنیزاسیون و تمرکزگرایی در ایران بودند، حمایت کرد.

علی‌اکبر داور (تحصیل کرده حقوق در ژنو)، عبدالحسین تیمورتاش (تحصیل کرده روسیه و استاندار گیلان در زمان سرکوب جنبش گیلان)، سید محمد تدین و محمدعلی فروغی (ذکال‌الملک) از رهبران حزب تجدد بودند. این اصلاح‌طلبان سکولار در نظر داشتند تنوع قومی و جنبش‌های طرفدار خودمختاری را از بین ببرند و در فاصله سال‌های ۱۹۲۱ — ۱۹۲۶م خواهان ایجاد یک دولت مرکزی قدرتمند برای اعمال اصلاحات از بالا بودند. برنامه آنان برای تقویت توانمندی ملی دربرگیرنده سیاست‌هایی مانند ایجاد یک ارتش ملی کاملاً سازمان‌یافته و یک دیوانسالاری حرفه‌ای منصف، پایان حق قضاوت کنسولی، یکجانشینی قبایل چادرنشین، توسعه مدارس به سبک غربی (از جمله مدارس دخترانه)، ایجاد اشتغال برای استعدادها، فراهم کردن شرایط برای توسعه سرمایه‌داری ملی، جدایی دین از سیاست و ملی کردن زبان فارسی بود. آنها متأثر

از حق رای جهانی بودند و در مجلس چهارم حق رای برابر به کشاورزان و طبقه‌های پایین شهری، به آنان امکان پایان دادن به سیطره زمین‌داران محافظه‌کار و علما را داده بود. آنها مخالف جنبش‌های طرفدار خودمختاری ایالت‌ها و حامی یک دولت مرکزی قدرتمند بودند. اهداف حزب تجدد و سوسیالیست‌ها کاملاً با نگرش رضاخان هماهنگ بود و از این رو آنان مایل بودند زیر سیطره رهبری نظامی فعالیت کنند.

اگرچه گاهی ناظران غربی این نوع اصلاحات را برنامه‌های سوسیالیستی می‌دانستند، به نظر می‌رسید تجددطلبان بیش از آنکه تحت تأثیر انقلاب بلشویکی باشند، از ایده‌های لیبرالی انقلاب فرانسه (۱۷۸۹م) و میسیونرهای کلیسای امریکایی (American Presbyterian Educators) — که از ۱۸۳۵م در ایران فعالیت می‌کردند — بهره گرفته باشند. حزب تجدد مشوق رضاخان در قطع ارتباط با گذشته قاجاری ایران بود. دولت رضاخان مالیات‌های جدیدی را تحمیل کرد، با بهره‌گیری از منابع داخلی راه‌آهن سراسری و جاده‌های جدید ساخت، یک نظام ملی اوزان و مقیاس پدید آورد، تقویم هجری شمسی را به جای تقویم هجری قمری قرار داد، خدمت سربازی را اجباری نمود، همه عناوین اشرافی را ملغی اعلام کرد و همه ملزم به پذیرش یک نام خانوادگی شدند. همچنین رهبران حزب تجدد از عملیات‌های نظامی متداوم رضاخان برای ایجاد وحدت ملی (همگام با سایر گروه‌های مجلس) حمایت نمودند. ارتش در سال ۱۹۲۴م توانست بختیاری‌ها و لرها را به تمکین وادار سازد.

اعضای منفرد مجلس (از جمله مستوفی‌الممالک، مشیرالدوله، تقی‌زاده، علاء و مصدق) نیز در مجلس پنجم به حمایت از رضاخان برخاستند. این گروه حامی قانون اساسی (مشروطه‌خواه) امیدوار بودند که از توانمندی رضا برای پیشرفت کشور بهره ببرند؛ رضاخان به طور مرتب با آنان ملاقات داشت و این گروه به رضاخان در تکیه دادن بر اریکه قدرت کمک کردند.

رضاخان در مارس ۱۹۲۴م زمانی که برای تأسیس جمهوری در ایران می‌کوشید، دچار اشتباه محاسباتی شد. درست پیش از آنکه مجلس تحت رهبری تدین به طرح جمهوری رای دهد، ترکیه به خلافت پایان داد و افکار عمومی اسلامی را به مخالفت با جمهوری سوق داد.

درحالی‌که مدرس با اطاله کلام در مجلس مانع رأی‌گیری شده بود، راهپیمایی‌های تحت حمایت علما، رضاخان را به تجدید نظر وادار کرد. پس از زد و خورد ۲۲ مارس میان یک گروه پنج هزار نفری با دو هنگ پهلوئی در باغ مجلس، رضاخان عقب‌نشینی کرد. وی در ۲۶ مارس به منظور دیدار با آیت‌الله حائری، نائینی و اصفهانی به قم رفت و بعد از آنکه علما به او گفتند که اسلام با جمهوریت سازگار نیست، از نخست‌وزیری استعفا کرد، اما دوباره مجلس به وی رأی اعتماد داد.

پس از این حادثه، بازسازی اقتدار رضاخان به خشونت بیشتر منجر شد. دولت طی تابستان ۱۹۲۴م از برنامه ضد یهائی علما حمایت کرد. در همان ایام میرزاده عشقی، شاعر و روزنامه‌نگار مخالف دولت، به دست ضارب ناشناس ترور گردید که شایعه شد قاتل وی عامل دولت بوده است. رابرت ایمبری، کنسول ایالات متحده در تهران، روز جمعه ۱۸ جولای بر اثر هجوم مردم تحت هدایت روحانیان و عمدتاً قزاق‌ها کشته شد. رضا پس از پایان دادن به بلای سیاسی حاصل از مرگ ایمبری، قانون مدنی را اجرا کرد و رقیبانش را زندانی نمود. وی سپس در پاییز به سمت جنوب حرکت کرد تا در راستای تکمیل وحدت کشور، حاکمیت خود را بر شیخ خزعل حاکم محمره (خرمشهر) که تحت حمایت بریتانیا یک حکومت نیمه مستقل پدید آورده بود، تحمیل کند.

رضاخان با تصرف خوزستان موقعیت خود را بیش از پیش تقویت کرد. وی در راستای حفظ و تقویت مواضع مذهبی‌اش در ژانویه ۱۹۲۵م پیش از بازگشت به تهران برای دیدار با آیت‌الله نائینی به نجف رفت. سپس مجلس با حمایت مصدق و مدرس، فرماندهی کل نیروهای مسلح را به رضا داد و طی چند ماه بعدی قاجارها را کنار گذاشت و در اکتبر ۱۹۲۵م سلسله قاجار را منقرض اعلام کرد. فقط تقی‌زاده، اعلا و یحیی دولت‌آبادی و مصدق رأی منفی دادند. این گفته مصدق که دیکتاتوری موجب هدر رفتن خون‌هایی می‌شود که در راه انقلاب مشروطه ریخته شده است، نادیده گرفته شد. مجلس مؤسسان به سرعت برای تغییر قانون اساسی تشکیل جلسه داد و در ۱۲ دسامبر رضاخان رسماً قدرت را به دست گرفت. تنها سه هیئت نمایندگی سوسیالیست از جمله سلیمان میرزا اسکندری رأی ممتنع دادند و هیچ‌کس رأی منفی نداد.

### مأموریت لورن

رضاخان همچنین از سوی سر پرسی لورن، وزیر مختار بریتانیا، حمایت می‌شد. برخلاف سیاست پیشین بریتانیا، لورن از تلاش‌های رضاخان برای تقویت دولت حمایت می‌کرد: «ایجاد یک ایران باتبات و مستقل، با توانایی حفظ خود بدون کسب حمایت دیگران ... یک ایران نوین قاعده‌مند و همگون».

دولت بریتانیا پیش از آنکه لورن به تهران برسد، تصویری مغشوش و آشفته از ایران داشت و این نگاه حاصل فقدان انسجام در بوروکراسی بریتانیا بود. علاوه بر هیئت نمایندگی، گزارش‌های متناقضی از سوی کنسول‌ها، وابسته‌های نظامی، دولت هند، بانک شاهی ایران، اداره تلگراف هند — اروپایی و شرکت نفت انگلیس و ایران به لندن می‌رسید. وزارت خارجه مجبور بود در کابینه دولت انگلیس از موضع خویش در برابر سایر وزارتخانه‌هایی که با بی‌اعتنایی عمومی بریتانیا نسبت به ایران همراه بودند دفاع کند. خزانه‌داری، منابع مالی محدودی برای ارائه سوبسیدها

به قبایل و نیز نیروهای بریتانیایی در اختیار داشت. وزارت خارجه مخالف پرداخت‌های مالی به دولت قوام بود؛ زیرا که عملکرد قوام را مخالف منافع بریتانیا می‌دانست. برخلاف نظر وایت هال، بانک شاهی به صورت مستقل از قزاق در برابر جنبش‌های طرفدار خودمختاری، حمایت مالی می‌کرد. سردرگمی بریتانیا گسترش پیدا کرد تا مطرح شدن این سؤال کلیدی که آیا از یک دولت قدرتمند قوی (مورد پذیرش کرزون و بانک شاهی) حمایت کند یا حامی جنبش‌های طرفدار خودمختاری (مورد نظر اداره هند و شرکت نفت ایران و انگلیس) باشد؟ اوضاع آن‌گونه که کرزن مایل بود، پیش نمی‌رفت و واکنش منفی ایرانیان به توافق‌نامه به مذاق وی خوش نمی‌آمد. کرزن آینده شغلی نورمن و ریگنارد بریجسن (کارداران پیشین از لورن) را به دلیل ناکامی در مأموریت، به ملاحظه انداخته بود.

لورن دعوت کرزن برای وزیرمختاری در تهران را با علم به خطر شکست حرفه‌اش پذیرفت. تهران نخستین مأموریت وی در سمت وزیر مختاری بود. وی در این منصب نفوذ بسیاری در وزارت خارجه کسب کرد. لورن اعتماد کرزن را جلب نمود و معمولاً وزیر خارجه از پیشنهادهای او حمایت می‌کرد. عملکرد لورن طوری بود که بعدها هارولد نیکسون وی را سفیر ایدئال نامید و گفت: «لورن تنها کانال ارتباط میان دولت خود و حوزه مأموریتش است و می‌کوشد تا یک حوزه تحت نظارت ... از طریق ارسال اعلامیه واحد به مرکز ... و نه اعلامیه با دیدگاه‌های متناقض - فراهم کند». پس از کنار رفتن کرزن از وزارت خارجه، به‌دنبال شکست محافظه‌کاران در انتخابات بزرگ انگلیس در دسامبر ۱۹۲۳ م. شهرت لورن در مقام مدیری توانمند در تأمین منافع بریتانیا تحکیم گردید و در نتیجه سبب شد رمزی مک دونالد (از حزب کارگر) و استین چیرلین (از حزب محافظه‌کار) به وی آزادی کامل بدهند.

بخشی از موفقیت لورن مدیون روابط او با برادرزاده‌اش لانسلوت اولیفانت، رئیس بخش شرقی وزارت خارجه بود. اولیفانت تقریباً همیشه گزارش‌ها و تلگرام‌های لورن را پیش از ملاحظه وزیر خارجه، مطالعه و حمایت می‌کرد.

اولیفانت در عروسی لورن در ۱۹۲۴ م. ساقدوش داماد بود و آنها اغلب از طریق نامه‌های شخصی طولانی با هم در ارتباط بودند. بر اساس آموزه‌های عصر جدید می‌توان گفت هماهنگی میان لورن و اولیفانت ناشی از لحن نژادپرستانه، مغرورانه و زبان تند و تیز آنها بود. به طور مثال، وقتی لورن برای نخستین بار به ایران رسید، تعدادی از مقامات ایرانی در خلیج فارس را افرادی بد بو و حیوان‌هایی غیر قابل اعتماد نامید. همچنین وی جوزف اس، کورنفلد، وزیر مختار ایالات متحده را خاخام جنگلی نامید. به طور مشابه اولیفانت وزیر مختار جدید ایتالیا در تهران را انسان تقریباً سفیدی دانست که احتمالاً می‌توان همانندش را در میان بستنی‌فروشان یافت. آنان بر این باور بودند

که رفتارشان از نظر جامعه، چندان نژادپرستانه نیست. لورن غالباً به این نکته اشاره می‌کرد که بریتانیا نباید در امور ایران مداخله کند. وی چنین سیاستی را شش ماه پس از رسیدن به تهران، طی نامه‌ای به اطلاع ای. پی. تریور (نماینده بریتانیا و از انگلیس‌های ساکن بوشهر) رساند. وی پس از ارزیابی موقعیت ضعیف بریتانیا و مخالفت‌های شدید پیش‌روی این کشور پیشنهاد داد: «ما باید بسیار محتاطانه عمل کنیم و توقع خود را کم کنیم ... و خط مشی سیاسی خودمان را به آهستگی و کندی بازسازی نماییم ... و به این نکته توجه کنیم که مبانی سیاست پس از جنگ بریتانیا واری احساسات ما قرار داد ... بنابراین من دست از تلاش برای فرنگی کردن ایران خواهم کشید ... یک پوند به مطبوعات نخواهم داد ... و شرایط را برای فعالیت طبیعی نیروها فراهم خواهم کرد و در عین حال تلاش می‌کنم ایرانیان واقعیت‌ها را بشناسند و مسئولیت‌های خود را بر عهده بگیرند. بنابراین آنان احتمالاً با دو امر روبرو خواهند شد، نخست اینکه عملکردشان مناسب نیست و دوم اینکه به نفعشان است که با ما رفتار درستی داشته باشند».

لورن (بهرغم قول مداخله نکردن) به هفت دلیل موجبات رشد رضاخان را فراهم کرد:

۱- حامی بودن: وی طی ملاقات با رضاخان به تاریخ ۳۱ ژانویه ۱۹۲۲ م. از سردار سپه حمایت کرد و نوشت: «او فردی تندرست و چهارشانه با قدی نسبتاً بلند است. صدای نافذ داشته و رک حرف می‌زند که چنین خصوصیت رفتاری در میان ایرانیان کمتر دیده می‌شود. وی به صورت مستقیم نظرش را می‌گوید و به خاطر ملاحظه‌کاری و محبوب شدن در قلب ایرانیان، وقت تلف نمی‌کند ... وی هرگز از طرف خود یا دولتی که عضو آن است، سخن نمی‌گوید، بلکه طرف صحبتش کشور است ... در این فرد بی‌سواد و آموزش‌نندیده، هرگز نشانی از اعتماد به نفس نداشتن یا ناآزادگی مشاهده نمی‌شود. رضاخان دارای شأن و مقام ذاتی است و کنترل کاملی بر رفتار و گفتارش دارد».

به عبارت بهتر لورن بر این باور بود که رضا مردی است که بریتانیا می‌تواند با وی وارد معامله شود. با این حال وی به خوبی با افکار عمومی ایرانیان آشنا بود و می‌دانست که اگر بریتانیا به صورت آشکار از رضاخان حمایت کند، وی را نخواهند پذیرفت. وی نوشت: «بر این باورم که پیشنهاد حمایت بریتانیا به رضاخان غیر عقلانی است؛ زیرا اگر رضاخان متقاعد شود که من به دنبال پشتیبانی کامل از وی هستم و انگلستان تنها دوست واقعی و بی‌ریای ایران است و چنین امری به باور وی تبدیل شود، در آن صورت وی به طرز فزاینده‌ای به سمت ما گرایش پیدا کرده و مشکلاتی برای او پدید خواهد آمد. پس باید از هرگونه حمایت آشکار اجتناب کنیم».

۲- پول: لورن با لندن مکاتبه کرد تا بانک شاهی حمایت‌های مالی لازم را برای ارتش رضاخان فراهم کند؛ برای مثال وی در ۶ فوریه ۱۹۲۲ م. تلگرافی به

لندن با این شرح فرستاد: «... ما به اندازه دولت ایران به سرکوبی شورش لاهوتی علاقه‌مندیم». وی اصرار داشت که بانک پانصد هزار تومان (تقریباً پانصد هزار دلار یا صد هزار پوند) اعتبار بیشتر در اختیار رضاخان قرار دهد. لورن عقیده داشت که دولت رضاخان ارزش به مراتب بیش از این هزینه را دارد و لندن را متقاعد ساخت که راه را برای حمایت مالی منظم ارتش و دولت رضاخان هموار نماید.

۳- مأموریت میلیسو: لورن همچنین زمینه را برای فعالیت هیئت مالی آمریکایی طی سال‌های ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۷ م. فراهم کرد. ایران مایل بود برای درهم شکستن هژمونی بریتانیا، آمریکاییان را در امور ایران درگیر سازد. کرزون پس از ناکامی قرارداد ۱۹۱۹ از مأموریت آمریکاییان در ایران پشتیبانی کرد. وی معتقد بود: «اینکه چه کسی ایران را احیا می‌کند، اهمیتش بسیار کمتر از نتیجه‌ای است که در اثر بازسازی او در ایران رخ می‌دهد». لورن آمریکاییان را به ایجاد یک بنیان مالی برای یک دولت مرکزی قدرتمند ترغیب می‌کرد. وی در ماه مه ۱۹۲۴ م. نوشت: «ممکن است ایران روزی به این حقیقت پی ببرد که بهترین راه نجات جلب حمایت ... بریتانیای کبیر است». اما «در حال حاضر هرگونه شانس پیشرفتی حول رضاخان و مشاوران آمریکایی قرار دارد»؛ بنابراین لورن کوشید تلاش ایرانیان در به‌کارگیری آمریکاییان علیه بریتانیا را ناکام گذارد.

لورن در ۱۹۲۶ م. مأموریت میلیسو را ارزیابی کرد. وی نوشت: «دکتر میلیسو (پیش از آمدن به ایران) نگرش دوستانه‌ای نسبت به بریتانیای کبیر نداشت و ... در فراهم کردن شرایط برای محکومیت بریتانیا سهم بسزایی داشت و ... به صورت عملی خواهان انحصار جهانی تولیدکنندگان نفت بود. لورن اعتقاد داشت که نگرش میلیسو عمدتاً تحت تأثیر کتاب معروف اختناق ایران مورگان شوستر بود. اگرچه میلیسو به دنبال رهایی ایران از تعدی بریتانیا بود، هرگز تضعیف عملی نفوذ بریتانیا در ایران را نمی‌خواست؛ عملکرد «میلیسو صرفاً برای متوازن کردن نفوذ ما [بریتانیا] بود»؛ بنابراین لورن حساسیتی در قبال میلیسو از خود نشان نداد. وی در سال ۱۹۲۶ م. به این باور رسیده بود که میلیسو «متقاعد شده است که نفوذ بریتانیا هرگز بی‌دلیل، ناعادلانه و به صورت ناشایستی به‌کار گرفته نمی‌شود» و «سکوت همراهانه و حمایت‌های اخلاقی ما ... یک دفاع مؤثر از عملکردش است». سپس لورن نتیجه می‌گیرد که «به‌طور کلی عملکرد آنان خوب و حقیقتاً مطلوب بود. آنها در توسعه سیستم اداری وزارت دارایی سهم بسزایی داشته‌اند و به صورت سختگیرانه به جمع‌آوری دارایی‌ها پرداخته و سیستم کنترلی مؤثری برای مخارج تعبیه کرده‌اند و ... با عزمی راسخ صاحبان ثروت و قدرت را مایوس ساخته‌اند». به عبارت بهتر لورن بر این باور بود که مأموریت آمریکاییان هماهنگ با سیاست و منافع بریتانیا (همان‌طور که کرزن می‌خواست) ایزاری

برای پشتیبانی از رضاخان بود.

۴- انحصار نیروهای نظامی: لورن با لندن مکاتبه می‌کرد تا از تلاش رضاخان برای به انحصار در آوردن توانمندی نظامی در ایران حمایت کند. او به شدت از سیاست تهران برای خلع سلاح قبایل و واحدهای شورشی نظامی حمایت می‌کرد و از هر نوع حمایت لندن یا عراق از مخالفان جلوگیری می‌نمود. وی وایت‌هال را تشویق کرد تا تجهیزات و ملزومات نظامی، به‌ویژه تسلیحات سنگین، را در اختیار ارتش رضاخان قرار دهند و درگیری اداره هند و وزارت جنگ را خنثی ساخت. همچنین لورن به رضا اعتبار لازم برای خرید کامیون‌ها، هواپیماها و زره‌پوش‌های جدید بریتانیایی را داد. وی از لندن خواست نیروهای هندی را از بنادر خلیج فارس و بوشهر، که از ۱۷۷۸ م. در اشغال نیروهای هند بود، خارج سازد.

۵- نخست‌وزیری: لورن در بخشی از حوادثی که به نخست‌وزیری رضاخان و تبعید احمدشاه در پایان اکتبر ۱۹۲۳ م. انجامید، حضور داشت. وی در بهار به وایت هال فشار آورد که به او اجازه حمایت از نخست‌وزیری رضاخان را بدهد. لورن معتقد بود که رضا «... یک حریف در دسرساز است و باید به یک دوست کاملاً مفید تبدیل شود». وی همچنین عقیده داشت که رضا گام‌های مؤثری برای وحدت ایران برداشته و موفقیتش در مصلحت بریتانیاست. در اول ژوئن ۱۹۲۳ م. لورن گزارش داد که دولت ایران فلج شده است و این مسیر ادامه خواهد یافت مگر اینکه رضا به قدرت برسد. وی از لندن اجازه گرفت که از احمدشاه بخواهد با نخست‌وزیری رضاخان موافقت کند و «در صورت مخالفت، ما تعهدی قبول نخواهیم کرد». وزارت خارجه نسبت به این امر تردید داشت و در ۵ ژوئن به لورن توصیه کرد سیاست کاملاً بی‌طرفانه موجود را ادامه داد. لورن مجدداً در اول سپتامبر ۱۹۲۳ م. درخواست مداخله کرد. او در این گزارش با اشاره به بی‌ثباتی و نارضایتی از مشاوران امریکایی احمدشاه نوشت: «وزیر جنگ تنها موقعیت تزلزل‌ناپذیر فعلی است که در موقعیت قدرتمندتری قرار دارد». او معتقد بود ایرانیان به تدریج متقاعد شدند که لزومی به همراهی با بریتانیا نیست. در چهار روز نخست، شاه خواهان دیدار با لورن شد و او در حکم کشیش اعتراف‌گیر سلطنتی برای احمدشاه ظاهر شد. شاه از کودتای رضا می‌ترسید و لورن بر این باور بود که پادشاه صرفاً نگران زندگی شخصی و آزادی‌اش است. لورن در ۳ سپتامبر گزارش داد: شاه براساس این ضرب‌المثل که این شتری است که در هر خانه‌ای می‌خواهد از رضاخان می‌ترسد و نگران سلامتی‌اش است و می‌خواهد هر چه زودتر ایران را ترک کند. هراس کرزن از این امر بود که اگر شاه قلمرواش را ترک کند، سلسله‌اش منقرض می‌شود؛ از این رو پیشنهاد داد: «قوت دادن به او می‌تواند به مانند دوش آب سردی برای فرار شاه باشد و بزودی و ترس او را برطرف سازد».

بحران در ۱۲ اکتبر ۱۹۲۳ م. شدت گرفت. لورن تلگرام زد که دولت ایران تسلیم شد و رضاخان نخست وزیر گردید و شاه نیز تهران را ترک کرد. وی نوشت که رضا به خوبی از خطرهای نخست‌وزیر شدن آگاه است، اما عقیده دارد که هیچ کس دیگر نمی‌تواند حاکم شود. او خواهان و نیازمند دوستی بریتانیا است. لورن دو روز بعد مجدداً گزارش داد: «شاه نمی‌تواند در برابر درخواست وزیر جنگ برای نخست‌وزیری مقاومت کند ... و نمی‌تواند با او بماند». لورن فرار شاه را آسان کرد. او معتقد بود شاه در چنان موقعیتی پرتنش است که حتی اگر بماند هم مفید نخواهد بود. او در ادامه نوشت: «من ... راه حلی ارائه خواهم کرد ... و درباره آن به ملاقات وزیر جنگ می‌روم ...». در ۲۸ اکتبر ۱۹۲۳ م. وی تلگرام دیگری فرستاد با این مضمون که «شاه رفتار تأسف‌باری دارد و رفتار رضاخان معقول به نظر می‌آید. من فکر می‌کنم مداخله هر چند غیر معقول است، می‌تواند چهار نتیجه در برداشته باشد:

۱- مانع بن بست شود؛

۲- موجب تداوم

قانون اساسی گردد؛

۳- قدردانی شاه را جلب کند؛

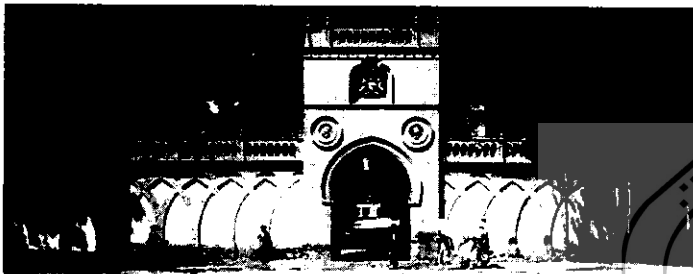
۴- نخست‌وزیر جدید را

متعهد سازد»، وزارت خارجه

انگلیس پس از چار و جنجال،

اقدام لورن را تأیید کرد.

این اختلاف نظر هاست. در صورت حل این مشکلات، بریتانیا می‌تواند دستور عقب‌نشینی نیروهایش را صادر کند و از ایجاد راه آهن و اعطای وام حمایت کند. او سرانجام به این جمع‌بندی می‌رسد: «منافع ما ایجاب می‌کند که در ایران یک دولت باثبات و قدرتمند مرکزی پدید آید که بتواند در برابر نفوذ روسیه و گسترش تبلیغات کمونیستی مقاومت نماید و از راه‌های تجاری و حوزه‌های نفتی محافظت کرده و امنیت را در استان‌های هم مرز با بلوچستان و افغانستان تأمین کند و فعالیت‌های ضد بریتانیایی روحانیان و مطبوعات را زیر نظر داشته باشد. رضاخان مناسب برای چنین شرایطی است، هر چند وی امکان دارد در تلاش برای دستیابی به اهدافش گاه پاره‌ای از منافع کم اهمیت بریتانیا را به مخاطره اندازد، در بسیاری از موارد برای ما سودمند بوده و می‌تواند موقعیتی ما را در نقاط کلیدی نظیر حوزه‌های نفتی خلیج فارس و مرزهای هند و عراق حفظ نماید».



اولیفات این نوشتار را تأیید کرد و نوشت: «رضا ذهن عملیاتی دارد و ... امکان دارد ثبات (ایران) به درجه‌ای برسد که تاکنون بدان حد نبوده است». ع- شیخ خزعل: دشوارترین شرایط لورن در تقویت رضاخان، تضعیف موقعیت شیخ خزعل در محرمه (خوزستان فعلی) بود. از نظر بریتانیا، شیخ خزعل (در مقایسه با رضاخان) از اهمیت کمتری برخوردار بود و به همین دلیل حاضر شد وی را فدا کند تا رضاخان دولت مرکزی باثبات و قدرتمندی پدید آورد. خزعل در سال ۱۹۲۶ م. و پس از سال‌ها اسارت و در حالی که در خانه‌اش تحت‌نظر بود، در وضعیت مشکوکی از دنیا رفت.

در سال ۱۸۸۸ م. و پس از گسترده شدن کارون به روی کشتیرانی، بریتانیا روابط ویژه‌ای با رهبران قبایل در جنوب ایران برقرار کرد. این حضور در سال ۱۸۹۷ م. و زمانی که برداردن لینیچ مسیر شتر را راه‌اندازی کردند، تقویت گردید. با توسعه صنعت نفت در سال‌های آغازین قرن بیستم، حضور بریتانیا در این منطقه پررنگ‌تر شد. خزعل پس از کشته شدن برادرش در ۱۸۹۷ م.، شیخ خوزستان شد و بریتانیا به چندین دلیل روابط ویژه‌ای با وی برقرار ساخت. حضور بلژیکی‌ها در کنترل گمرکات جنوب و ترس از گسترش نفوذ روسیه موجب شد بریتانیا رسماً ملزم به حمایت از خزعل در ۱۹۰۲ م. شود. کاکس این ضمانت‌نامه‌ها را در ۱۹۰۷ و ۱۹۱۰ م.



ویکتور مارلیت به این نکته اشاره کرد که افکار عمومی ایرانیان از رضا حمایت می‌کرد. وی نوشت: «مفاهیمی چون 'افکار عمومی'، 'وطن پرستی'، 'شرافت' و 'ایدئالیسم' وقتی در ارتباط با ایران مطرح می‌شوند تا حدودی نسبی هستند ... وجود حزب دموکرات یا به اصطلاح ملی‌گرا بازتابی از رشد کافی افکار عمومی است ... این حقیقت که اصطلاحات ملی‌گرا و دموکرات تقریباً مترادف شده‌اند، ممکن است در نظر کسانی که شور و هیجان ملی‌گرایانه موسیلمینی را نقطه مقابل دموکراسی می‌دانند، عجیب باشد. اما در ایران چنین مباحثی کاملاً در تعارض با هم قرار ندارند».

مالت فهرستی از مشاجرات میان بریتانیا و ایران را ارائه داد: ادعای اراضی ایران بر بحرین، وضعیت بلوچستان و پذیرش پادشاهی فیصل بر عراق از جمله



**مالت: «منافع ما ایجاب می‌کند که در ایران یک دولت باثبات و قدرتمند مرکزی پدید آید که بتواند در برابر نفوذ روسیه و گسترش تبلیغات کمونیستی مقاومت نماید... و فعالیت‌های ضد بریتانیایی روحانیان و مطبوعات را زیر نظر داشته باشد... و می‌تواند موقعیت ما را در نقاط کلیدی نظیر حوزه‌های نفتی خلیج فارس و مرزهای هند و عراق حفظ نماید»**

تکرار کرد. نماینده‌های کاکس و پلیس جنوب به‌جای مذاکره با تهران، برای کارگزاری نخستین خط لوله و ایجاد پالایشگاهی در آبادان با خزعل وارد مذاکره شدند. به دنبال این امر بریتانیا نشان عالی امپراتوری هند را به خزعل داد و پس از شروع جنگ جهانی اول، که طی آن خزعل از منافع بریتانیا دفاع کرد، دوباره بر خودمختاری او تأکید نمود. بریتانیا در سال ۱۹۱۹ م. به‌دلیل خدمات خزعل طی جنگ، یک کشتی بخار رودخانه‌پیما به او هدیه داد و نیز سه هزار قبضه تفنگ همراه مهمات در اختیار خزعل قرار داد تا وی بتواند از شرکت نفت حمایت کند و پشتیبان در زمان عقب‌نشینی نیروهای بریتانیایی از خوزستان باشد.

رضاخان به تدریج علیه خزعل موضع گرفت. برای تحقق هدف اولیه‌اش، یعنی گردآوری مالیات، لازم بود نیروهایی به خوزستان اعزام شوند. ابتدا بریتانیا، به دلیل آنکه می‌ترسید حوزه‌های نفتی را از دست دهد، با این طرح مخالفت کرد. لورن کوشید میان خزعل و رضاخان میانجی‌گری کند و خزعل را آگاه کرد که حمایت بریتانیا تا زمانی وجود دارد که وی به توصیه‌های بریتانیا عمل نماید، در برابر تهران مقاومت نکند و مالیات‌ها را بپردازد. وی همچنین از رضا خواست خودمختاری خزعل را تأیید نماید و از اعزام نیرو به جنوب خودداری کند. هرچند پاسخ رضاخان آشتی‌جویانه بود، نیروهایش به سمت جنوب حرکت کردند.

رشد قدرت نظامی رضاخان موجب شده بود که بریتانیا مجبور باشد میان حمایت از یک حاکم خودمختار محلی یا پشتیبانی از یک دولت مرکزی قدرتمند به انتخابات دست زند. فعالان سیاسی بریتانیا در جنوب، از جمله کاکس، آرنولد ویلسون (مشاور غیررسمی خزعل و مسئول پلیس جنوب) جورج چرچیل و والتر اسمارت نسبت به تداوم اصلاحات در بیست سال آینده به دست رضاخان تردید داشتند و با بیرون کردن نیروهای جنوب مخالف بودند.

این بحث را پیش‌تر در ۵ مه ۱۹۲۳ م. لورن در تلگرافی به لندن تبیین و نقد کرده و خواهان بازنگری در سیاست لندن در قبال ایران و تقویت حکومت مرکزی در برابر قبایل خودمختار شده بود. وی نوشت: «حمایت از وزیر جنگ به معنی از دست دادن کامل دوستان محلی است که مهم‌ترین و دشوارترین نمونه آن شیخ محمره (خرمشهر) است. اما چنین حمایتی ممکن است ما را تا حدی به کنترل رضاخان قادر سازد و شاید بتوان او را به پذیرش تضمین‌هایی ملزم نمود که به خزعل داده شده است. چنین حمایتی موجب تقویت این خاکریز در برابر روس‌ها می‌شود». از طرف دیگر مخالفت با رضاخان به معنی «فروپاشی تدریجی موقعیت و نفوذ ما می‌گردد، مگر اینکه ما از آنها و دوستانمان به طور عملی و با بهره‌گیری از قوه قهریه حمایت کنیم؛ در نتیجه احتمال برقراری ثبات در ایران تحت کنترل ایرانیان طی دهه‌ها از دست می‌رود و دورمای از تنش فزاینده با دولت ایران پدید خواهد آمد

که به ایجاد شکاف میان ایران و بریتانیا منجر می‌شود، و به ابزاری در اختیار روس‌ها تبدیل می‌گردد».

ابتدا وزارت خارجه با لورن مخالف بود. چرچیل نظر وزارت خارجه را چنین منعکس کرده است: «سیاست رسمی پذیرفته شده نزد ما اولاً حمایت از بختیاری‌ها با بهره‌گیری از ابزارهای مالی است که منابع مالی آن را شرکت نفت ایران و انگلیس فراهم می‌کند و ثانیاً حمایت از شیخ محمره حتی اگر چنین حمایتی سرانجام به ارسال کشتی توپدار به محمره منجر شود... اگر رضا نخواهد شیوه‌ای احمقانه خود را تعدیل کند، این امکان برای ما وجود دارد که با قطع حمایت مالی که بدون آن نخواهد توانست ارتشش را حفظ کند، از بالا او را تحت فشار قرار دهیم...».

لورن در ۱ ژوئن ۱۹۲۳ م. گزارش داد که رضا و مستوفی (نخست‌وزیر) خواهان ارسال دو بیست سرباز به شوشتر هستند، اما تضمین می‌کنند که در امور شیخ مداخله نکنند. لندن این درخواست را بررسی کرد و به لورن تلگرام زد: «به ناگزیر... بر توافقی پیشین پذیرفته شده نزد رضاخان... و... نخست‌وزیر اصرار گردد».

لورن در ماه اکتبر توسط ستوان ساندرز... وابسته نظامی... یادداشتی درباره توانایی قبایل و طرح رضاخان برای خلع سلاح آنان به لندن فرستاد. جمع‌بندی وی چنین بود: «دلیلی وجود ندارد که سردار سپه نتواند جدولی برای خلع سلاح قبایل تدارک ببیند... من فکر می‌کنم که نتیجه نهایی این اقدام برای منافع بریتانیا سودمند خواهد بود».

بحران زمانی آغاز شد که لورن در ایران حضور نداشت. رضاخان خزعل را علیه حکومت تحریک کرد و وزارت خارجه بریتانیا، لورن را با دستورالعملی برای حمایت از رضاخان و کنار گذاشتن شیخ (در صورت نبود راه حل دیگری) که احتمالاً موجب حذف کامل او از محمره (خوزستان) خواهد شد، به ایران برگرداند. لورن با نزدیک شدن ارتش شاهی به خوزستان به اهواز رفت و از خزعل خواست بابت این نافرمانی از دولت ایران معذرت‌خواهی کند و به او قول داد که رضا را وادار به ترک منطقه خواهد کرد. تلگرافی نیز به همین دلیل به تهران فرستاد؛ اما رضا عقب‌نشینی نکرد. در مقابل رضا با بهره‌گیری از تلاش لورن برای متقاعد ساختن خزعل، مصمم به فتح کل استان شد. رضا در ۲۴ نوامبر لورن را آگاه کرد که «شرط بخشش خزعل تسلیم بی قید و شرط او و حضورش در تهران است». چهار روز بعد خزعل فرمان انحلال ارتشش را صادر کرد... و از اهواز خارج شد و به قصرش در محمره... جایی که قایق تفریحی‌اش در رودخانه کارون نزدیک آن لنگر انداخته بود... بازگشت. در هفته بعد لورن در فاصله ۶ تا ۸ دسامبر در اهواز کوشید میان رضا و خزعل میانجی‌گری کند. لورن کوشید شیخ را قانع کند که تسلیم شود، اما خزعل هنوز معتقد بود که می‌تواند روی حمایت بریتانیا حساب کند و لورن «با شگفتی دریافت که به دشواری می‌توان یک ایده جدید را به او بقبولاند

... و حتی دشوارتر اینکه ایده قدیمی را از ذهن او پاک کند». سرانجام لورن موفق شد موافقت خزعل را برای تصرف موقتی خوزستان به دست ایرانیان جلب کند. ارتش رضاخان هرگز به این حد اکتفا نکرد و در آوریل ۱۹۲۵م. خزعل را دستگیر، و به تهران اعزام کرد. وی تا زمان مرگش در آنجا در بازداشت خانگی بود. همچنین رضاخان اموال و دارایی‌های خزعل را تصاحب کرد و به‌رغم حمایت‌های حقوقی سفارت، هیچ‌یک از اموال تازمانی که رضاخان حاکم بود، عودت داده نشد. لورن نوشت: «آنچه که مرا بسیار ناراحت می‌کند، دل‌بستگی شخصی‌ام به شیخ خزعل با وجود تمام معایبش است».

هرچند این اتفاق می‌تواند او را غمگین ساخته باشد، شرط لازم برای حمایت از یک دولت مرکزی قدرتمند این بود که بریتانیا تعهدات قبلی خود را به نیروهای محلی نقض نکند. بریتانیا به‌واسطه عملکرد لورن، در ظهور دیکتاتوری رضاخان سهیم شد. لورن از عملکردش خوشحال بود و نوشت: «رضا قوی‌تر و محبوب‌تر از هر زمانی است. او به این مسئله واقف شده بود که سیاست ما در جنوب وفادارانه و به منظور کمک به او بوده و به‌دنبال تجزیه ایران نبوده‌ایم، درحالی‌که سیاست روسیه عکس این امر است».

۷- پادشاهی: سرانجام لورن به رضا در تصاحب تاج و تخت در سال ۱۹۲۵م. کمک کرد. رضا پس از تلاش ناموفق برای تبدیل ایران به جمهوری دچار تردید شد. شاید او پیش‌بینی می‌کرد که دکتر مصدق در مجلس بعدی به مخالفت با این حرکت برخیزد. با وجود اینکه او در مقام نخست‌وزیر خدمت‌گزار کشور محسوب می‌شد، در حکم پادشاه در برابر کسی پاسخگو نبود. شاید همان‌گونه که آبراهامیان معتقد است رضا می‌ترسید که حمایت چپ را از دست بدهد. دلیل دیگر درنگ وی شاید وعده‌های بود که وی در سال ۱۹۲۱م. به آبرونساید داده بود؛ مبنی بر اینکه اجازه ندهد هیچ‌گونه اقدامی برای خلع شاه انجام شود.

اما مهم‌تر از هر تعهدی، مسئله این بود که آیا بریتانیا به او اجازه پادشاه شدن را خواهد داد یا نه. ظاهراً رضا بر این باور بود که بریتانیا مانع این امر است. دیپلماسی بریتانیا روشن به‌نظر می‌رسید و رضا می‌کوشید بفهمد که بریتانیا در برابر چنین کودتایی چه عکس‌العملی نشان خواهد داد. لورن دائماً در حال قیولاندن این امر به رضا بود که بحث فوق صرفاً مربوط به امور داخلی ایران است و هیچ ربطی به بریتانیا ندارد. زمانی که لورن توانست رضا را متقاعد سازد که بریتانیا اقدامی انجام نخواهد داد، رضا مصمم به ایجاد سلسله پهلوی شد.

وزارت خارجه بریتانیا در سال ۱۹۲۵م. علاقه‌ای نسبت به قاجار نداشت، ویکتور مالت (جانشین چرچیل در وزارت خارجه) «احمدشاه را موجودی بدبخت، کاملاً ترسو و غیرقابل اعتماد توصیف کرد». اولیافانت با این نگرش موافق بود و در دهم جولای نوشت: «احمد شاه

انسانی بدبخت و سزاوار نکوهش است که دائماً صحبت از بازگشت به ایران می‌کند و دیگر نمی‌خواهد سرزنش را تحمل کند».

لورن در اکتبر تلگرافی به لندن فرستاد و نوشت که رضا «باید احساس کند که مذاخله‌ای (از طرف بریتانیا) صورت نخواهد گرفت و این کار از طریق اعلامیه‌های مکرری مبنی بر بی‌طرفی در امور داخلی ایران حاصل می‌شود». مالت جواب داد «الگوی بزرگ رضا، نادرشاه است؛ بنابراین عجیب نیست که وی به شیوه نادر عمل کند. بنابراین هر نوع مذاخله‌ای در این بازی بی‌پایه و خطرناک و نوعی دیوانگی خواهد بود ...».

لورن را گریزی از این آزمون نبود. حسن‌خان مشارالملک وزیر خارجه ایران، در بیستم اکتبر از وی درباره نظر بریتانیا نسبت به تغییر سلطنت در ایران سؤال کرد. لورن در پاسخ گفت که بریتانیا بی‌طرف خواهد بود. این پاسخ رضا را قانع نکرد. مشارالملک روز بعد به لورن گفت که رضا خواهان سرنگونی قاجارهاست، اما از تأیید نشدن از سوی بریتانیا هراس دارد و وی سکوت بریتانیا را نشانه تردید آنها تلقی می‌کند. لورن پاسخ داد که «من نمی‌توانم پیش از این رضاخان را امیدوار سازم که گرایش کاملاً دوستانه و وفادارانه به عدم مداخله داریم». وایت‌هال این اظهار نظر (بسیار هوشمندانه) لورن را تأیید کرد ...

چنین اظهارنظری تردیدهای رضا را برطرف ساخت. رضا در ۲۹ اکتبر از لورن خواست این نکته را درک کند که «در چنین برهه‌ای، زمینه برای تعیین سرنوشت سلطنت فراهم شده است». سکوت لورن نابودی قاجار را در پی داشت. دو روز بعد مجلس تا زمان تشکیل مجلس مؤسسان، رضا را به ریاست حکومت موقت منصوب کرد. به‌رغم مخالفت بی‌پرده مصدق، تقی‌زاده و علما، لورن تلگرافی مبنی بر انجام تغییرات به لندن فرستاد. قم و نجف نیز به ظاهر چنین تغییری را پذیرفتند و مدرس از رأی دادن خودداری کرد. وزارت خارجه گزارش داد که «تحول به آرامی صورت گرفت».

لورن، لندن را تحت فشار گذاشت تا پیش از هر دولت دیگری، رژیم جدید را تأیید کند. بریتانیا در ۲ نوامبر ۱۹۲۵م. با «به رسمیت شناختن موقت» رژیم موافقت کرد و رضاخان با رضایت کامل آن را پذیرفت. وزارت خارجه در پاسخ به این گزارش بیان کرد که «درک متقابلی میان لورن و رضاخان پدید آمده است که دارای بسیار ارزشمندی برای ما خواهد بود».

وزارت خارجه به تدریج رضایت خود را به سلطنت رضا ابراز کرد. مالت نوشت: «به طور کلی پادشاهی بهترین رژیم برای ایران است و دلیلی وجود ندارد که رضاخان نتواند سلسله جدیدی را پدید آورد. تاریخ ایران مثال‌های زیادی از چنین تغییراتی در خود دارد. قاجارها نیز طی فرایند مشابه‌ای به حکومت رسیدند و نادر شاه نیز ... به همان‌سان رشد کرده است. مالت افزود: «شوروی از سقوط قاجارها و پدید آمدن

پادشاهی جدید، بیشتر رنجیده خاطر خواهند شد». اولیافانت نیز به این نکته اشاره کرده است: «۱۵۰ سال پیش که قاجارها بر آمدند، جهان کاملاً متفاوتی حاکم بود و اینک روشن است که رضاخان تنها انتخاب پیش‌روست و ایجاد مانع در برابر طالع این سلطنت، اقدامی‌نسنجیده خواهد بود».

مجلس مؤسسان در ۶ دسامبر ۱۹۲۵م. جلسه‌ای برگزار کرد و در ۱۲ دسامبر به اصلاح قانون اساسی رأی داد تا رضاخان با عنوان اعلیحضرت رضاشاه پهلوی به پادشاهی برسد. محمدرضا پهلوی نیز ولیعهد گردید و مراسم تاج‌گذاری در ۲۶ آوریل ۱۹۲۶م. انجام شد. ویتاساکویل وست دورنمای از این سلطنت ارائه داده است که وقتی الان این مطلب را می‌خوانیم، نشانه‌هایی از حوادث بعدی برای معین کردن طالعی را که اولیافانت از گفتن آن هراس داشت در آن می‌یابیم. وی نوشت: «به ظاهر رضا هراس‌انگیز بود، یک قد شش فوٹی، رفتاری سنگین، دماغی بزرگ، مویی جو گندمی و صورتی بی‌احساس داشت. او در واقع همان‌طور که بود به نظر می‌رسید؛ یک سرباز قزاق، که با ملت راحت‌طلبی که او بر آنها حکومت می‌کرد، هیچ سنجی نداشت». زمانی که ویتاساکویل با همسر لورن برای انتخاب جواهرات به‌منظور دکوراسیون قصر گلستان و تهیه ردا برای تاج‌گذاری با رضاشاه همکاری می‌کردند «مقدار زیادی پارچه کتان اعلا ... زمردها و مرواریدهای بسیار» مشاهده کرد. مشاهدات وی از تاج‌گذاری کاملاً جالب توجه است: «انتظار حاکم بر مردم در سالن با سکوت حضار تشدید می‌شد. نچواها درباره تأخیر نیز خاموش شده بود. سرانجام جنب و جوش به راه افتاد؛ درها باز شدند و شمایل یک پسر بچه ظاهر شد. تنها با یونیفرمی بر تن. طول اتاق را طی کرد، سلامی کرد و پایین تخت شاهی قرار گرفت. ولیعهد ایران شاپور محمدرضا، بالاتر از او نشست. شاه با مشایعت سرهنگان و وزیرانش ... پیش رفت و بر تخت طاووس جلوس کرد. زنان اروپایی به شیوه غربی تعظیم نمودند و مردان به حالت سر به زیر جلوی او حرکت کردند. ولیعهد ترسیده و خود را در پشت قبای رضا پنهان کرده بود. فقط سکوت حاکم عجیب به نظر می‌رسید؛ همان‌طور که انتظار می‌رفت صدای شیپورها برخاست و همه چیز به لرزه درآمد. پس از آن در بیرون قصر نیز صدای شلیک توپ‌ها، پنجره‌ها را لرزاند. در خیابان‌ها جار زده شد که رضاخان شاه شاهان و مرکز جهان است».

کسی نمی‌توانست بدرستی چنین زیبایی را وصف کند، اما دورنمایی از مشکلات آینده نیز درحال نمایان شدن بود. البته لورن صرفاً از سیاستی که پیش گرفته بود و از رژیم جدید برآمده از آن، احساس رضایت می‌کرد. آیا او واقع‌گرا بود یا صرفاً آدمی از خودراضی محسوب می‌شد. هارولد نیکسون (جانشین لورن در تهران) معتقد بود که تصویر ارائه شده از لورن بسیار خوشبینانه بوده است. وی در ۲۸ آگوست ۱۹۲۶ به صورت منتقدانه

نوشت که «رضا قهرمان مورد پرستش لورن» بود و یک ماه بعد طی یک تلگرام طولانی خواهان بازنگری سیاسی در ایران شد؛ به‌ویژه که نیکلسون منتقد رضاشاه بود و تردید داشت که رضا قابلیت عقلانی و اخلاقی لازم برای کارکردهای مناسب حکومتی را داشته باشد. وی رضا را «تودار، مشوک و بی‌سواد ... و کاملاً ناتوان در درک حقایق و واقعیت دشمنی که وی را احاطه کرده است» می‌دید که «سیاست داخلی او به ظاهر بی‌اعتبار کردن همه رقیبان احتمالی، و سیاست خارجی‌اش بر ریشه دادن به دشمنان و سوءاستفاده از دوستانش مبتنی است». وزارت‌خارج به عصبانیت این تحلیل را رد نمود و تحت هدایت اولیافانت از لورن دفاع کرد و به نیکلسون و رابرت سیلیو — وزیر مختار جدید — گفته شد سیاست «روابط خوب و عدم مداخله لورن» را ادامه دهند. بهر حال تا پایان سال ۱۹۲۷ م. برای بریتانیا در تهران روشن شده بود که رضاشاه «هزار برابر بیش از احمدشاه پول‌پرست و زمین‌دوست است و فقط در عرض کمتر از دو سال از زمان شاه شدن، ثروت بسیار بسیار عظیمی اندوخته بود». سرانجام وزارت‌خارج به همان نتیجه‌ای رسید که پیش‌تر نیکلسون رسیده بود و در سال ۱۹۳۲ م. رضاخان را «کودنی وحشی همچون یک سرکرده قزاق» نامید و یک سال بعد او را «دیوانه سفاک» توصیف کرد. بهر حال آنچه که مسلم است لورن منافع بریتانیا را در حکومت رضاخان یافت و او را در رسیدن به تاج و تخت شاهی یاری نمود.

#### نتیجه:

مداخله بریتانیا در ظهور رضاخان حاصل یک تعامل پیچیده میان دو عرصه تاریخی کاملاً متفاوت بود. از بعد سیاسی ایرانیان از کشور ضعیف خود، که بعد از جنگ جهانی اول به اشغال نیروهای خارجی درآمد، بیزار بودند؛ در نتیجه از تلاش رضاخان برای ایجاد یک حکومت مرکزی قدرتمند حمایت کردند. رضا حمایت افراد مذهبی و ملی‌گرایان سکولار را برای حاکمیت نظامی‌اش بدین خاطر بدست آورد که حوادث متأخر آنها را ناامید کرده بود. علما عموماً مخالف نفوذ خارجی بودند و نیز تمایلی به حمایت از حزب تجدد و سوسیالیست (که روحانی‌ستیز و سکولار بودند) نداشتند. آنان خواهان موفقیت رضا در پایان دادن به تجزیه طلبی‌های قومی و قبیله‌ای، کاهش نفوذ مالی و نظامی بریتانیا و روسیه و حمایتی بودند که به‌نظر می‌رسید رضا از اسلام می‌نماید اهمیت علما در مخالفت با جمهوری خواهی سال ۱۹۲۴ م. اثبات شد و حمایت دگرباره‌شان از مباشرت رضا نشان می‌دهد که چگونه تلاش مؤثر مدرس در متوقف ساختن جمهوری در ممانعت از رضا برای رسیدن به سلطنت، به شکست انجامید.

به همان سان رضا توانست حمایت اصلاح‌طلبان تجددطلب را بدست آورد؛ زیرا آنان از ضعف جامعه مدنی در برابر رخنه بریتانیا و روسیه و همچنین از نتایج انتخابات چهارم سرخورده شده بودند. اصلاح‌طلبان

لیبرال با درک اینکه در وضعیت فعلی زمین‌داران محافظه‌کار و علما بر انتخابات مجلس پنجم چیره خواهند شد، امیدوار بودند که نیروی رضاخان، آنان را در اجرای برنامه‌هایشان یاری رسانند. اما رضا بر خلاف میل اصلاح‌طلبان لیبرال از دیدگاه‌های تجددخواهانه آنها سوءاستفاده کرد.

از هر منظری، تبدیل رضاخان به قدرت برتر در فاصله سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۶ م. مستلزم درک چگونگی عملکرد اوست. چگونه مردی بسیار بدگمان، بی‌گذشت در برابر اختلاف عقاید، حریص و بی‌رحم توانست حمایت لازم برای شاه شدن را داشته باشد؟ بسیاری از مردم معتقد بودند که بریتانیا رضا را بر تخت طاووس نشاند، اما جدا از واقعیت‌های مسلم و پنهان در وجود چنین حمایتی، این امر خالی از مبالغه نیست. بریتانیا بیش از یک قرن ایران را منطقه حیاتی برای منافع خود می‌دانست. این کشور با وجود ضعیف شدن پس از جنگ جهانی اول، می‌کوشید تا نفوذ خود را بسط دهد و منطقه را کاملاً در اختیار بگیرد. وایت هال به‌واسطه مواجه شدن با مقاومت اعراب، ترک‌ها و ایرانیان، کوشید خود را در همراهی با ملی‌گرایان همگام سازد و در سال ۱۹۲۱ م. فیصل را پادشاه عراق معرفی کرد و با پیش‌شرط‌هایی در سال ۱۹۲۲ م. مصر را به صورت یک‌جانبه مستقل اعلام نمود. همچنین بریتانیا طی کنفرانس لوزان (۱۹۲۲ — ۱۹۲۳ م.) با بی‌میلی، دولت ملت ترکیه را پذیرفت و در ایران نیز به دنبال ناکامی در قرارداد تحت‌الحمایگی ایران (قرارداد ۱۹۱۹) از ملی‌گرایان مورد نظر رضا پهلوی، حمایت کرد.

حمایت بریتانیا از رضا در دو مرحله صورت گرفت؛ نخست کارگزاران محلی به میزان در خور توجهی (که بخش عمده آن بدون اطلاع لندن بود) از کودتای فوریه ۱۹۲۱ م. حمایت کردند. این افراد براساس تصویری که از تهدید شوروی، ضعف بریتانیا و فقدان سازماندهی و خصومت ایرانیان داشتند، بزعیم خود در مسیر به ظاهر مفیدی از سیاست ایران حمایت کردند؛ درحالی‌که آبرونساید بعدها مدعی شد که طرف‌دار رضا بوده است، شواهد اخیر نشان می‌دهد که نورمن، اسمارت و اسمیت حامی رضا نبوده و حامی افرادی دیگری به‌ویژه سید ضیاء بودند. دلایل متعددی — از جمله تمایل نداشتن لندن به حمایت از دولت سید ضیاء، حمایت نیروی بریتانیا در شمال ایران از قدرت نظامی قزاق و وجود عزم جزم رضا در ایجاد وحدت ملی — باعث گردید بریتانیا در کودتا ذی‌نفع باشد.

دیگر آنکه لورن رضاخان را یاری نمود. زمانی که لورن به تهران رسید، متوجه کم بودن اعتبارات ملی و دودستگی کابینه لندن شد، اما منافع بریتانیا باید تأمین می‌شد. دور نگاه داشتن روسیه از ایران و محافظت از حوزه‌های نفتی و نیز حمایت از سایر بخش‌های امپراتوری در عراق، خلیج فارس و هند از جمله این منافع هستند. نخست لورن به این جمع‌بندی رسید که رضا قدرتمندترین بازیگر ایران است و اینکه بریتانیا

منابع لازم برای تحصیل راه‌حلی بدون حضور رضا ندارد. حمایت از لورن زمانی تقویت شد که مالت در وزارت خارجه به سال ۱۹۲۳ م. جانشین چرچیل گردید و این امر فرصتی به لورن داد تا از رضا، یعنی مردی که می‌تواند نظم در ایران برقرار سازد و حامی منافع بریتانیا باشد، پشتیبانی کند.

با نگاهی به گذشته در می‌یابیم که حمایت لورن از رضا احتمالاً ساده‌لوحانه و شاید منفعت‌طلبانه بوده است. لورن برای همدارهای کسانی چون مدرس، مصدق و اعلاء ارزش قائل نشد. همچنین او به نگرش مخالفان در درون دولت بریتانیا نیز اهمیتی نداد. اگرچه رضاشاه روس‌ها را از ایران دور نگاه داشت، و به کابینولاسیون پایان داد، درخواست‌هایی را از شرکت نفت مطرح ساخت و ادعاهای ارضی ایران بر بحرین تحت سلطه بریتانیا و اختلاف مرزی با عراق را قوام بخشید. این عملکردهای ایران باید پیش‌بینی می‌شد. اما رضا موقعیت داخلی خود را با تعدی به مجلسیان و رقیبان بالقوه، تضعیف کرد و ثبات بلندمدت ایران را، که مهم‌ترین هدف لورن از حمایت کردن رضا محسوب می‌شد، دشوار ساخت. چنین آینده‌ای نیز پیش‌بینی شدنی بود.

لورن به شیوه‌ای حساب‌شده سهم بسیاری در رشد رضاخان داشت. وی موانعی چون کمبود نقدینگی، مخالفانی چون احمدشاه و شیخ خزعل و ترس رضاخان از مداخله بریتانیا برای ممانعت از دستیابی‌اش به تاج و تخت را از میان برداشت. لورن از اینکه رضا را برنده بالقوه می‌دانست و از همین‌رو او را برگزیده بود، خوشحال بود و از وی پشتیبانی می‌کرد. این ارزیابی‌های دیپلماتیک از دستیابی وی به نتیجه دلخواه حکایت می‌نمود؛ بنابراین حمایت بریتانیا بخشی از برنامه‌ای بود که به رضا برای چنگ انداختن به قدرت و شاه شدن کمک کرد.

تراژدی سلطنت پهلوی اول — آن‌گونه که دکتر مصدق درباره قدرت بی‌مسئولیت هشدار داده بود — در آینده مشکلاتی را پدید آورد. رضاشاه به هیچ‌کس پاسخگو نبود و تحمل و شکیبایی‌اش در برابر مخالفان به‌تدریج کم شد. قدرت فساد می‌آورد و و با قدرت مطلقه‌ای که رضا به دست آورد، دولت پهلوی به یک حکومت استبدادی تبدیل شد که نزد ملی‌گرایان لیبرال و فعالان اسلامی و علما سرزنش می‌شد.<sup>۲</sup>

#### پی‌نوشت‌ها

۱ — این نظر مؤلف مقاله است — مترجم.

۲ — این مقاله با عنوان Imperial power and Dictatorship در مجله بین‌المللی مطالعات خاورمیانه منتشر شده، و دکتر شهیار شجاعی‌پور عضو محترم گروه تاریخ و تمدن پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی آن را ارزیابی نموده است؛ برای دیدن اصل مقاله و منابع مقاله به آدرس اینترنتی ذیل مراجعه شود.

<http://www.yorku.ca/khoosh/HISTORY%203792/Articles/Britain%20the%20rise%20of%20Reza%20Shah.pdf>